هر عرض ارادی سطوریست صورت التیام و سمت

انتظام و شرف مطالعه بعضی از فضلای نامدار که ارشاد

باین ضعیف بمقدار التفاتی می نمود مشرف گردید اشاره

فرمودند که کتابی از شرح مشکلات و طرق ترتیب

مرکبات که درین رساله مبین معین شده با زواید فواید

از علامات امراض و عیادات اعراض و غیرها

باید نوشت تا از مطالعه آن کافه انام از خواص

و عوام مفید و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم را

بصوب این مرقوم که بجامع الفواید موسوم است معطوف

گشت امیدواری بعنایت جلت باری عزشانه



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد نامحدود حکیمی راست که بقانون حکمت کامل الطبیعه
رحمتش دافع انواع امراض و رافع اصناف
اعراض است جلت آلائه و عمت نعمائه و درود نامعدود
رسولی را که بجادوی رسالت و زبده نبوت و طبیب عیوب
امت و شفاء صدور ملت است صلی الله علیه و آله و عترته
اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید بنده فقیر و کمینه حقیر
المستشفع لشفاء النافع المجیب لطیف ابن محمد یوسف
طبیب مشهور بیوسفی [illegible] که چون بتوفیق
حضرت فیاض رساله علاج الامراض علاج هر مرض دو دوا

عرض

هر عرض از دو سطور صورت اتمام و سمت
انتظام و تشرف مطالعه بعضی از فضلای نامدار که اکثر از ایشان بنا
باین ضعیف بمقدار التفات می نمودند مشرف گردیده اشارت
فرمودند که کتابی از شرح مشکلات و طرق ترتیب
مرکبات که درین رساله مبین معین شده با زواید فواید
از علامات امراض و عیادات اعراض و غیرها
باید نوشت تا از مطالعه آن کافه انام از خواص
و عوام مستفید و بهره مند گردند لاجرم عنان قلم را
بصوب این مرقوم که بالجامع الفواید موسوم است معطوف
گشت مستمدا من الغایت پاک علت باری عز شانه

ان است که بلغم صفرا و عین رض معزز و منور کرداند والان
وقت فی المقصود بعون الله الملک الودود در امراض صداع خواه
سببش خلطی از اخلاط بوده و خواه چیزی دیگر باشد از گرمی و
سردی و خشکی و تری با ماده و غیر ان رباعی ای دیده ز رنج سر دلت
تو را درد عنا ٭ ترک حرکت کن و طلب راحت را ٭ خطمی و بنفشه
و سبوس گندم ٭ جمیع بجوشان و کن از ان پاشویه صفت
پاشویه بترتیب مذکور گل خطمی بنفشه از هر یک سی درم سبوس
گندم پانزده درم همه را در سه من آب جوشانند
تا بدو من آید نیم گرم پاشویه نمایند صداع دموی یعنی درد سر که
از خون باشد علامتش سرخی رنگ چشم و دروی و شیرینی دهان
شعر اید از سر تو گشته از خون پیدا ٭ گر تو ایا رگ سر در دل

کش

کش ٭ شربت گلاب و قند و آب لیمو ٭ ترتیب کن و
ماش و عدس سازد غذا طریق ترتیب گلاب چهار استار
ده مثقال قند جوهر شیرین کرده پنج درم آب لیمو اضافه نمایند
صداع صفراوی یعنی درد سر که از صفرا باشد علامت ان
تلخی دهان است درد و چشم و درد راست رباعی درد سر تو
اگر بود از صفرا ٭ صندل مالیدن با گشنیز طلا ٭ از اشربه مطلب
شراب نارنج ٭ از غذیه کشک جو و ماش دال کیفیت
طلای مذکور این است صندل سفید نیم درم و سه استار آب
گشنیز تر با آب برگ کاسنی با برگ خرفه با برگ بید
با برگ صدقوله حل کرده به کتان کهنه زمان زمان طلا کنند.
صفت شراب نارنج قند جوهر نیم من و نیم من آب جوشانند
تا نیک غلیظ شود و دیک از خرد گیرد و پنج استار آب نارنج

ضافه نمایند و هر صباح یک قاشق آب حل کرده بنوشند تا اسهال
نمایند اخراج صفرا باسهال نمایند که در مرضهای صفراوی باید
دارا بعد از نضج صفرا و ظهور آن و اثران از صفای قاروره و غیره
معلوم می شود **منضج صفرا** بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی
نیلوفر از هر یک دو مثقال آلوی بخارا پنج عدد سپستان بیست
عدد تمر هندی پانزده درم همه را در یک پیاله آب جوشانیده
تا به نیمه آید صاف کنند و به قند جهت شیرین کرده
نیم گرم بنوشند غذا آب نخود نیلوفر و ماش مقشر
مرغ جوان با گوشت تقلیه گشنیز تر با اسفناج قاتق
تمر هندی کنند و در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه
صاف کرده و به قند جهت شیرین کرده نیم گرم اغیت

نمایند غذا نخود آب از نخود نیم کوفته گوشت مرغ
جوان دار چینی و زعفران و اسفناج در آن نمایند
ماباعی اگر در مرض تو جنون از سودا پیدا باشد که تنقیت
پاک شود از سودا آه، معجون نجاح با حب افتیمون با حب
اسطوخودوس تناول فرما **صفت** معجون نجاح هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی پوست بلیله و آمله از هر یک هشت مثقال
اسطوخودوس افتیمون بسفایج ترید از هر یک سه مثقال نیم
همه را بکوبند و بپزند لاجورد شسته غاریقون به چندان
موبینه نیز کند زانیده از هر یک دو درم اضافه کرده و بدو
عسل بسرشند شربتی از سه مثقال تا پنج غلوله ها کرده
فرو برند **صفت** حب افتیمون افتیمون یک مثقال

بسفایج هیچدرم خربق سیاه نمک هندی از هر یک ربعی
اسطوخودوس دو دانگ ایارج فیقرا که صفتش در صداع
بلغمی گذشت غاریقون هموینه نیز که زنهیده از هر یک
درمی اضافه کرده باشند با آب خمیر کرده و حبها ساخته فرو برند
صفت حب بطی خورشی قیتمون بسفایج از هر یک ربع درمی اضافه
کرده باشند پوست هلیله کابلی پوست بلیله پوست هلیله
زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگ همه را بکوبند
و بیزند دو دانگ غاریقون هموینه نیز که زنهیده
اضافه کرده خمیر نمایند و حبها ساخته فرو برند
صفت صداعیکه از گرمی هوا عارض شود علاجش تقدم بمقارنت
اتفاقات و گرمی سر و خشکی از گرمی صفت از گرمی آفتاب
هر گه که ترا برگشت مزاج و در درد سر شد پیدا

آب گل خطمی و لعاب اسبغول بنوش • امیر نیلد بکردمی ساز طلا
صفت صداعیکه از سردی هوا عارض شود علاجش
تقدم ملاقات سردی هوا و سردی ملبس و سفیدی بول است
شعر گردی تو بسا اثر ز سردی هوا • زان از اثرش شود صداعت
پیدا • مرهمی عنبر و لادن با مشک • در روغن زیت
حل کن و بساز طلا صفت ترتیب طلای مذکور مرمکی نیم درم
کوفته عنبر و لادن یک درم لخلخه مشک نیم دانگ سوده
در ده درم روغن زیت گرم کرده و صلایه کرده زبان
زبان طلا کرده باشند رباعی هر گه که صداع رنجه دارد او را
بر سر قطرات درد بارد او را • از بینی او چه ریم آید با خون
البته صداع واگذارد او را صفت آمدن ریم و خون از بینی

علاج در بند

در صداع از علامات خنده است به سبب آنکه دلالت
کننده است به نفخ معده و دفع طبیعت آن صفت
درد شقیقه رباعی از درد شقیقه هر که باشی بعذاب •
بگشای زرخ نقاب • با جمع بکوب زعفران و افیون •
در بهر طلا خمیر سازش بگلاب ترتیب طلا جمع عربی یک مثقال
زعفران نیم درهم افیون یک دانگ همه را کوفته و بیخته
بگلاب خمیر کرده و بر روی کاغذ تنک کرده بر شقیقه چسبانند
سرسام یعنی آماس که یا از دو پرده یا هر دو پرده که از روی مغز
سر کشیده باشند علامتش درد موی تب دائمی
و هذیان و خنده و سرخی زبان است رباعی سرسام
گیر آنکه بود از احباب • باشد چه ز خون بده شراب
عناب • از ماش و عدس غذا کن لخلخه ساز • از

صندل آب سیب

صندل و آب سیب و کشنیز و گلاب صفت ترتیب شراب
عناب • عناب نیم مثقال در یک پیاله آب
جوشانند • تا بنیمه آید صاف کرده و به سی مثقال قند
جوهر بجوشانند تا بقوام آید صفت ترتیب لخلخه کافور
صندل سفید نیم مثقال در هفت مثقال آب سیب و ده
مثقال آب کشنیز و پنج مثقال گلاب حل کرده در شیشه نمایند
و زیان زبان بدماغ دارند هم در علاج سرسام چون از
صفرا بود علامت تب دائمی و هذیان و دیوانگی رباعی سرسام
چه عارضت شود از صفراست • با آنکه پدید گردد از بود دانست •
باید که خوری لعوق آلو دهند • در آب گل بنفشه رسته و بایست
باید در هر دو قسم از شربتها عرق بید مشک • و عرق کاسنی •
به قند جوهر شیرین کرده • اسپغول ضم کرده مناسب است

وارغد اما آب جو و ماش مقشر و اسفناج از میوه‌ها انار شیرین
دهند لعوق الوکانیت از اشیی بود که الور اشت
دران گذاشته و صباح صاف کرده و مراد باب کل هفتبه
آب آنست که گل را دران جو سا ببیده باشند هم در علاج
سرسام چون از بلغم بود علامت تب نرم دایمی و ابله
باعث و گرانی خواب رباعی از بلغم اگر بدید شد سرسامت
از دارو غم لبالب آمد جانت . تدبیر تب بلغمیت
باید کرد . باشد که ز دفع آن برآید کامت صفت تریاق
تب دایمی بلغمی در علاج تب‌ها خواهد آمد ان شاء الله
علامت دوار سرسام رباعی هرگه سرسام زلیال آمده
بر بستر با خودی علیلی آمده است . بولش چه عیان شده است بر صورت آب

تربتی

برآمدن مرگ الیل آمده است مائیت بول در سرسام
دال است بر موت بواسطه اینکه دلالت دارد
بر تمامی توجه ماده بدماغ علامت سبات در سرسام
رباعی سرسام کشد چه رخت علت سوی . در مجمعها
کند پریشان موی . گر منفتح آید ست عرق مقعد
بهبود همان زمان نماید روی انفتاح بازکردن
هم در علاج سرسام لیثرغس فراشتی علامتش درگرانی سر و رطوبت
بینی و آب رفتن و بسیاری خواب رباعی نسیان
چه شود منقض اقبالت . باشد همه وقت از او پریشان
حالت . هر روز برای دفع آن بس باشد . از ماء
الحیاة تکمّلات صفت ماء الحیوة که معجون فلاسفه
گویند جلغوزه . و جوز هندی از هر یک ده مثقال مویز ده درم

بریان کرده سی مثقال بکوبند در سیصد مثقال عسل حل
کرده فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست هلیله و آمله
شیطرج و زراوند مدحرج و بیخ بابونه از هر یک ده مثقال
بکوبند و بپزند و همه را بهم سرشته هر صباح یکمثقال
غلوله کنند و فرو برند غذا کباب با قلیه خشک خورند

حمق در رعونت که عبارت از بطلان فکر است چون ماده
سرد و تر است علامت گرانی سر و بسیاری خواب و عجز
یافتن از چیزهای سرد است شعر بقدر تو از حمق رعونت شده
پست • در کار تو زین عارضه صد توبه شکست •
هر روز ز معجون بلادر می خور • میخور که ازین بلا بدین خواهی
رست صفت معجون بلادر • فلفل و دار فلفل و شیطرج
و شونیز از هر یک ده مثقال سداب حنطیانا زراوند

مدحرج

مدحرج حب الغار جند بیدستر و شیطرج خردل از هر یک
پنجمثقال همه را بکوبند و بپزند و بعد دویست و پنجاه مثقال
عسل که پخته و ده مثقال روغن جوز و چهار مثقال و نیم
عسل بلادر سرشته هر صباح یکدرم غلوله کرده فرو برند
غذا قلیه خشک یا کباب خورند صفت عسل بلادر
روغن جوز • روغن جوز سی مثقال قند سفید پنجمثقال
بکوبند و قطره چند نمک آب گرم بر وی پاشند
و بدستور روغن بادام که در صداع سوداوی مذکور شد
روغن کشند کیفیت گرفتن عسل بلادر طرف بلادر
که از جانب درخت بوده ببرند چندانکه عسلیش
نمایان بود پس با نیز گرم کرده بگیرند و بلادر را سر بکون داشته

دست فشرده دارند تا غسیلکه داشته باشد بیرون آید

جمود که کنایت از باطل شدن حس و حرکت بیمار
و باقی ماندن وی بر شکلی که قبل از انتقال بوده شعر چون بحیرت
جمود گردد حاصل • زنجیکه تو را هنوز کرده وصل • گر اهل
مداد عجلت فرمایند • صحت دهم که زود گردد حاصل • درعلاج
جمود رباعی هر که برد جمود از جسم رواج • ارواح شود ثبت
متاع صحت تاراج • اینجا که مباشر علاج تو شوند • باید
که کنند خلط سودا اخراج اخراج سودا در شیوری بحقنه کنند
کنند که مذکور میشود در حین شعور سیار از مسهلات که در
صداع سودایی گذشت صفت حقنه که اخراج سودا کنند
سنای مکی خاصه پنجمثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال

پرسیاوشان

پرسیاوشان و بادریان و بابونه و ساق سیلو فه از
هر یک دو مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب
جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز
فلوس از هر یک ده مثقال در آن آب حل کرده و صاف
نموده • دو مثقال روغن بادام دو مثقال روغن بابونه که صفت
هر یک در صداع سودایی گذشت اضافه نهند و نیم گرم
حقنه کنند سبات بحو اهلیت در غایت گرانی
علامات در بلغمی آب رفتن دهان و رطوبت بینی و نرمی
نبض و سفیدی بول است رباعی هر کس که بود سباتش
از راه صلاح • باید که باهتمام در شام و صباح • از نوره
و مقل شاف سازند که بود • ادراکه برای باب صحت مفتاح

صفت شاف ندلور مقل ازرق یک مثقال بوره ارمنی با
نمک نیم مثقال بکوبند و بپزند به آب بادیان تر سرشته
شاف کنند هم در علاج سبات از عارضه سبات
گردی چه گر خ اگر در بدنت فسرده بر صورت یخ ترتیب
عمل اگر نه بهتر نکنند یا به ارغنسم توهمان سل اوخ
دیگر که سبات در جمیع علتهای بلغمی مفید بود سنای مکی نیم مثقال
هیطوریون افتیمون و بسفایج بسیاد وشان دهان و شبت و حلبه
و بابونه از هر یک دو مثقال انجیر بیخته همه را از یک کاسه آب
جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند در دو مثقال تابنده یا شکر
سرخ و در درم مثقال مقل ازرق و در بیدم تو لااری یا نمک را آب
ان حل کرده یک مثقال تربد و نیم مثقال زنجبیل کوفته و بیخته

دنیم مثقال

و نیم مثقال روغن کنجد صاف نمایند و نیم گرم عمل کنند
سهر یعنی بیخوابی که از اعتدال درگذشت چون از صفرا باشد
علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره آب شعر صوا
چه سبب شود که خواب نیاید اگر میل شود مسهل انبت شاید
چون تنقیه کردت آب خشخاش هر روز با آب جو لطو لب باید
نطول عبارت از آبی بود که آن چیز را در وجوشانیده بر عضو ریزند
هم در علاج سهر رباعی بیخوابی تو چو که فرد نشد از حد
افیون که بود رسنده اهل خرد در دهن بنفشه حل کن و بهر
علاج هر شب قدری بمال ازان بر سر خود صفت
روغن بنفشه برگ گل بنفشه تازه پانزده مثقال روغن بادام
که صفتش در حمود گذشت صد مثقال در شیشه کنند

ده چهار روز در آفتاب گذارند با گل بنفشه خشک نیم مشت
در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند
و نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن
بماند علامت بد در بیخوابی اشر بیمار تو هر گاه که خوابش نآید
گر در پی دفع آن شوی مشتابید، در بیخوابی اگر کدو سرفه خشک
بگذار که خواب آتشش بر باید جنون یعنی دیوانگی رباعی در علم
دیوانگی آنکه فتاد، اول باید مسهل سوداش داد
وانگه ز معدلات باید دادن، چیزیکه برد غم ز دل سازد
شاد معدلات مفرحه سردمیجاز را عود و عنبر است
و گرم مجاز را لطایف صندل و کافور هم در جنون شعر هر تن که از دو
بدیده عقل نمود، آثار علامت جنون خواهد بود، چشمش

همه

همه بر صورت زیبای بتان، گوشش همه بر صدای چنگ و نای
عود هم در علاج جنون شعر چون در بدن تو خلط سودا افزود
دیوانگیت از آن سبب روی نمود، باید که مدام کنی بر می
لعلی گر تو رود بی مرض چه آرامش دود عشق مرضی است
وسواسی شبیه بمالیخولیا که لوازم بیکار را بواسطه کثرت اختلاط
بجوانان و افراط فکر در حسن شمایل ایشان عارض شود
علامتش زردی روی و خشکی دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف
نبض خاصه وقتیکه معشوق را ببینند یا نام او بشنوند
رباعی هر کس که براه عشق صادق باشد، در طور و طریق عشق
عاشق باشد، نزدیک طبیب حاذق آن شیفته را، وصلت
علاجیکه موافق باشد، و اگر وصل میسر نشود ایشان را

بر کارند تا از معشوق سخنان زشت ناپسندیده که عاشق را
از آن نفرت باشد روایت کنند. یا عاشق را تقید
نا اهلی متقید سازند که مباشرت و مجامعت. مزیل
و دافع اند و قویترا این مرض حادث گردد که صورت را نیز
در میان نه بینند سدر یعنی تاریک شدن چشم بوقت
برخواستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی
و فراموشی است ابجی ان را که درون او بخار انگیزد
تاریک شود چشم بر پا خیزد. باید که خورد کباب قلیه خشک
و زنیر و بیار و مثال ان پرهیزد دوار یعنی گردیدن سر چون
از بخار بلغمی باشد علامت گرانی سر و رطوبت بینی و نرمی
نبض است سغر ان را که درون ان بخار انگیزد اطریفل

خورد

اطریفل خورد مثل میباید کرد. از اشربه باید شربت لیمو
و از اغذیه آتش کباب میباید خورد صفت اطریفلی خورد که اطریفل
صغیر میگویند هلیله سیاه، واملة، دو پوست هلیله کابلی،
دو پوست هلیله زرد، دو پوست بلیله هر یک ده مثقال همه را
بکوبند و بیزند و بیست مثقال روغن بادام که صفتش را
بشهر گذشت ضم ساخته نمایند و یکصد و پنجاه مثقال عسل
سرشته هر روز دو مثقال غلوله کرده فرو برند
صفت شراب لیمو قند سفید هشتاد مثقال صاف
کرده بجوشانند تا بقوام آید و غلیظ شود و یک فرد
گیرند و بیست مثقال آب لیمو اضافه کرده میل نمایند
صرع که معروف و مشهور است علامتش در جمیع

قدم گرانی سر و سطبری رگهای زیر زبان است رباعی
آن را که فصد علت صرع انگیزد . باید که ز میوه‌های تر پرهیزد
از خوردن لحم تر کند قطع نظر . هم در کردن عود صلیب آویزد
هم در علاج صرع کارت زقدر اینکه بصرع کجا بهیده
رگ زن چه علامت دمت گشته بعید . و گشت
یقین که خلط دیگر سبب است . خور مسهل آنکه صحت است
رسید سکته که عبارت از باطل شدن حس و حرکت
ز جمیع اعضاست چون از خون باشد علامتش پری
رگها و سایر علامات بسیاری خون است رباعی هر کس که
ز رنج سکته رنجور فتاد . هم حس وی و هم حرکت رفت بباد

گر سرخی چشم و دردی سینی اورا . در دم باید رگ سر و رو
گشاد رباعی چون صاحب سکته را نفس سست دود
زانگونه که در حیات او شبهه بود . گر عکس تو هم حام نظر
افکندن . در دیدها دی دیدها شود زنده بود کابوس که عوام
هر بست عن النخسه گویند. علامتش درد موی سرخی چشم
و بسیاری خواب است دیری رگها و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در
سوداوی خشکی چشم و پیری و تیره با ننگ دفترها، بایدانست
رباعی چون زحمت کابوس شود عارض مرد . با آتش
خواب بر دلش گرد دسرد . هر ماده که موجب آن
شده است . آن ماده را زتن برون باید کرد یعنی اگر
ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلط دیگر بهم باشد

منی همان مسهلی باید خورد و علامتهای بد در کابوس این است
شعر هر که بسیاری کابوس بود ، از آنکه خوردی نشستن علاجش
نبود ، در خطر امر یا شود دیوانه ، یا صرع شود پدید یا سکته بود
خدر یعنی لرح شدن عضو چون از ماله سرد و تر بود علامت
سردی ملمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی است
رباعی چون عضو کسی گرفتار ازو روی نمود ، از روی علاج بایدش
قی فرمود ، باید مالید بعد از آن روغن قسط ، چندان
که رخوت اش بر آید مقصود صفت دارو که بلغم را بقی
دفع نماید تخم ترب و شبت و بیخ مج تراشیده
نیم کوفته پیاز نرگس ریزه کرده از هر یک دو مثقال همه را
در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف

کرده

کرده یازده مثقال سکنجبین عسلی و یکدرم بوره ارمنی
نمک در آن حل کرده باشند صاف کرده نیم گرم بیاشامند
و چشم و شکم را بسته به درد کرده باشند که تا قی شود صفت
روغن قسط در صداع بلغمی نیز گوارشده صفت سکنجبین
عسلی عسل یمنی بجوشانند تا غلیظ شود بیخ اسفاریزه
عنصل اضافه نمایند و دو سه جوش دیگر دهند
صفت سرکه عنصلی پیاز عنصل که به شیشه های پاره پاره
کرده باشند در شیشه کشیده چهل روز در سایه گذاشته
یمنی هر که اشتهای در ظرف نمایند و دو ماه در آفتاب گذارند
با نیمن پیاز عنصل ریزه کرده در چهار من سرکه جوشانند
تا محترق شود فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت نصف بدن

در طول علامتش در بلغمی سفیدی روی و رطوبت بینی
و فراموشی و غلبه خواب باشد چون از فالج
یکی گردد و سر و بضعف بدنش از حرکت گرد و چیزی
از روز نخست تا بروز چهارم جز ماء العسل هیچ غلیات
نخورد صفت ماء العسل ده مثقال عسل در صد مثقال
آب جوشانند تا اندازه مثقال بماند الکفاه سنگ و بخش نمایند
و هر روز یک بخش را با پنج مثقال گلاب آمیخته نیم گرم
بیاشامند رباعی چون صاحب فالج بچهارم آید • از ماء اصول
سه بیش مرشابه • از لحم کبوتر بچه و آب نخود
با زیره و زعفران غذا بسازند • ترکیب ماء الاصول کوفته
بیخ بادیان پوست بیخ کرفس از هر یک شش انیسون بادیان
از هر یک سه درم مویز دانه بیرون کرده همه را کوفته

در یکمن آب بجوشانند تا به نیمه آید الکفاه صاف
کرده و یکمن عسل با آن کرده بقوام آورند و هر صباح ده مثقال
از وی در پنج استار گلاب حل کرده نیم گرم رغبت
نمایند هم در علاج فالج می گویند چون چهارده روز
از فالج بگذرد باید که معالج تعهد دست برد • دانگ ده بهر
مسهلی سه بار • باشد که مریض را الصحت آرد عمل که
فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع باشد سنا آدرنگ لسفایج
بابونه شبت از هر یک سه درم بذر حنظل نیم کوفته
قنطوریون دقیق از هر یک پنج درم تخم کرفس بادیان انیسون
درم همه را در یک جام آب بجوشانند تا به نیمه آید
صاف نمایند و هفت درم بوره ارمنی با نمک بانزده

درم عسل در آن حل کرده صاف نمایند و پنج مثقال
روغن بابونه که شناختن آنش در جود تحریر یافت اضافه
نمایند و الا به روغن زیت و کنجد اضافه نمایند
و نیم گرم عمل نمایند هم در علاج فالج رباعی مفلوج گو شر
شفا چه نزدیک رسید؛ در منضج و مسهلهای عمل فالج اگر
از روغن قسط و فرفیون و شونیز؛ چندانکه دهر است
بباید مالید صفت روغن قسط در ماشتی صد و صفت
روغن فرفیون در صداع بلغمی دانسته شد صفت
روغن شونیز؛ شونیز یعنی سیاه دانه بیست مثقال مغز
بادام تلخ مقشر سی مثقال قند چو هر همه را بکوبند و بدستور
روغن جوز که در نسیان گذشت روغن کشند لقوه

یعنی کشیدن

یعنی کشیدن چشم و روی و لب و تولد این مرض از
رطوبت بلغمیت رباعی آنها که بدیشان مرض لقوه رسید
مرغ صحت ز دام ایشان برمید؛ اگر خوب نوا در دهن
خود شب و روز، دارند گاه خواهر افتاد هیند رباعی
لقوه چه بجانب کسی روی نهد، صحت ز دو دارد
مرض روی کند؛ باید که حرز او حب ایارج توهم باشد
باشد که از این مرض لقا برهد صفت حب ایارج در صداع
بلغمی مذکور شد هم در علاج لقوه منفرا بیند رباعی آن سا که
رسد از مرض لقوه گزند؛ باید که بسیار دالوا زمن این
بیند؛ آینه چینی نظر او لهم، در خانه تاریک
نشیند تا چند؛ آینه چینی بهینه است که از تال ساخته

سخته باشند رعشه یعنی لرزیدن عضو چون از ماده
سرد وتر بود علامتش نسیان وگرانی اعضاست
وعدم تشنگی چون از شرب شراب ویا جماع بود
علامتش وجوهات اسباب از کثرت بلغم لکن اگر رعشه بسیار
مستهلکه بود منافعش باید داد و ترک شرب شراب
یا جماعش سبب است . باید در دما شربت بادرستار
اختلاج یعنی پریدن عضو چون دائمی باشد اگر در روی
بود مقدمه لقوه بود واگر در سلم بود مقدمه صرع بود واگر
در پهلو بود مقدمه آماس پرده که در نواحی سینه است واگر
در جمیع بدن باشد مقدمه سکته بود اسباب چون عضو
ذلک کرد پریدن نیارد . باید نمک گرم بران عضو نهاد

ریح

ودر دفع نه کرد بالطریق مذکور . حبلبه بدان پاک شود
باید داد صفت حبلبه بدان پاک کرد از خلطهای غلیظ
صبر سقوطری یکمثقال بلدرم حب السلاطین و افتیمون از هر یک
درمی و نیم شحم حنظل و نمک هندی و غاریقون و مویز کرد کوبیده
اضافه نمایند و با آب کرفس یا بادیان سرشته حبها کنند
وفرو برند تشنج یعنی درهم کشیدن عضو علامتش
بد بلغمی گرانی اعضا و فراهمی سفیدی بول است شعر چون
عضو تو را تشنج از بلغم شد . افزود تو را تخمه و در آب کشد
در تنقیه کوش زودتر زانکه علاج . مشکل گردد مرض چه مستحکم
شد تمدد یعنی راست ماندن عضو چون از ماده سرد

وتر بود علامت سردی ملمس و کسل اعضا و نرمی نبض است
علاج هر نسله گرفتار شده دگر آید و آنکه رحبوب مسهلات فایده
دیده اندر بدنش روغن پیه کفتار با روغن پیه خرس تا دیر
مالیده علاج امراض چشم باید دانست که چشم
مرکبست از هفت طبقه و رطوبت که اعداد کرده میشود
از جائیکه مماس هواست طبقه ملتحمه طبقه قرنیه
طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت
جلدیه رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه طبقه مشیمه
طبقه صلبیه برد دانه است که در اندرون پلک بموضعیکه
مژه بیرون می آید شعر اچشم تو مبتلای تشویش برد
تدبیر تو تو زانیک با صحاب خرده سلبنج و حلیت و عسل با سرکه

بر ریدی اگر مهی بر در ابرد شعر منقلب و شعر زاید که بمعنی
کج بر آمدن مژه و مژه زیادست علاج اگر شعر تو منقلب
و گر زاید در تنقیه دماغ میباشش کند چون تنقیه دماغ
حاصل گردد تشمیر کنند و در خداوند مجد تشمیر بریدن پلک را گویند
چنانکه کحالان دانند سلاق که عبارت از غلظت و حمرت
سرخی کرانه پلک و ریختن مژه است علاج در پلک تو ابله
گرده غلظت میباید از من سخن مفید مید از بیاد
آهنیده تخم مرغ برگ خرفه مهر بر روغن گل و سا ز ریاره
صفت روغن گل برگ گل سرخ پانزده مثقال روغن کنجد
سی مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند
یا گل سرخ خشک نیم مثقال در یک پیاله آب جوشانند

تا بهم آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد اضافه نموده
بجوشانند تا روغن بماند شرناق که زیادتی پیه در
پلک بالاست علامت که از پلک در وقت باز
کردن چشم سست رباعی در پلک تو شرناق چه پیدا
گردد ○ غمزه دل غمخوار تو ماوا گردد ○ تا آن وقت که
دستکاری نکنی ○ بهتر باشد اگر بداد الکود جرب
ریشی بود در گوشه چشم از جانب بینی علامتش آن بود
که چون انگشت برآن موضع نهند ریم بیرون آید رباعی چون
گرد ورم گوشه چشم دلت بود منش جرب آید ایدلت معدن
جو بود ○ گر مرهمش بجویند بر او بگذارند ○ مفید بود که او
نماید بهبود سبل که پرده ایست شبیه رگهای درهم

بافته

بافته بر سفیدی چشم حدوث جرب از رطوبت بو
رقیقه است و تولدش بسبب از امتلای دماغ و بزرگی رگهای
چشم است رباعی در دفع جرب شیاف اخضر باید
در بهر سبل شیاف احمر باید ○ باشد جرب و سبل ج
بایدکه ○ تا نفع دهد زرور عنبر باید نسخه شیاف
اخضر ○ زنگار سه درم قلیمیان نقره و صمغ عربی و سعیده
از زیره از هر یک دو درم همه را بکوبند و بپزند و با آب سداب
که دو درم و نیم است در وجی کرده باشند و صاف کرده
بسرشند و شیاف کنند نسخه شیاف احمر شادنج
مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته و دارال زرد
سوخته از هر یک دو درم زنگار دو درم و نیم زعفران دو درم

کحل از هر یک دانگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک
نیم درم همه را بکوبند و بپزند و به آب برشته سماقها
کنند صفت ذرور غبر توتیای شسته و شبح سوخته
از هر یک دو درم نبات مصری نیم درم همه را صلایه
کنند تا همچون غبار شود رمد یعنی درد چشم رباعی
چون از رمد تو بگذرد روزی چند ، تا آهوی صحت
در آید بکمند ، جشام و نبات مصری و ماميران ، باید
چه غبار گرد دور چشم فکنند ، جشام مقشر دو مثقال ،
نبات مصری و ماميران چینی باندروت که یک شبانه
روز در شیر خر گذاشته باشند در سایه خشک ساخته
از هر یک مثقالی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا

همچون

همچون غبار شود طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود در
سفیدی چشم رباعی در چشم تو اگر که طرفه ظاهر باشد
زین نکته تو را غبار خاطر باشد ، چون دیده خود
زود کنی زودانی . گر دفع نگردد از نوادر باشد طرفه
یعنی ناخنه رباعی در چشم تو اگر که ظفره پیدا باشد
از بهر تو تشویش مهیا باشد ، چیزی که در این مرض بود
فایده مند ، کودک حکیم روشنایا باشد
صفت روشنایا مس سوخته و شادنج مغسول از
هر یک دو درم فلفل و دارفلفل و زعفران و شحم
حنظل از هر یک ربع درم زنجار و صبر سقوطری و بوره ارمنی
از هر یک نیم درم قلیمیای زر یک درم همه را کوفته و بیخته

صلایه کنند تا همچون غبار شود دمعه یعنی آب رفتن
چشم چون از گرمی بود علامتش سرخی چشم و خون
ار سردی بود سفیدی آن رباعی دانا مرض دمعه چه از
گرمی دیده و نیست که بهتران بود سرمه سعید، در
دیده که سردی مرض است سکب آب • در دیده تیز باسلیقون
نکشید صفت باسلیقون روی سوخته پانزده درم کف
دریا و قلیمیای زر و نمک انگشت بوری و شادنج و لجند
بید استر و سرمه و سنبل از هر یک دو درم قرنفل و اشنه از
هر یک درم صبر سقوطری و ماهیثا از هر یک پنج درم مرتکا و
نوشادر و زرد چوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد
چهار درم همه را بکوبند و صلایه کنند تا چون

غبار شود

غبار شود قرحة العین یعنی ریش چشم شقر قرحه که بود
چشم تو را موجب درد • از رخ کند عارض گلگون
زرد • چون پاک شود زنده از بهر علاج، ترتیب شیاف
کندری باید که مقعده بکسر میم و تشدید دال ریم و زرد آبست •
صفت شیاف کندری انزروت که یک شبانه روز
در شیر خر گذاشته باشند و در سایه خشک کرده و افیون و
کتیره هر یک درمی کندر دو دانگ نیم درم سفیده ارزیز
هشت درم صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و ببیزند
و بسفیده تخم مرغ سرشته شافها کنند بیاض که سفیدی
بر سیاهی چشم بود شقر در چشم تو چون بیاض پیدا گردد،
و نقش بد دوا نور اتمام گردد • کرات شقایق بحکانی بعسل

تا چشم بجز با مداوا گردد شقایق لاله چیزیست انتشار
یعنی گشاده شدن ثقبهٔ عنبیه که موضع روشنائی
چشم است چون از کثرت رطوبت خصیه بود
علامتش نفع یافتن از جوع و ریاضت است شعر در
دیدها چه انتشار رسید گردد • اسباب غم و الم مهیا گردد •
گر کثرت بیضیه بود موجب این • چون تغییر بود مداوا گردد
صفت حبیله در تنقیهٔ دماغ کنند صبر سقوطری یک مثقال •
تربد و کوت هلیله زرد از هر یک درمی شحم حنظل و مقل ازرق
و مصطکی و کثیرا از هر یک دانگ و نمک هندی یک دانگ است
و نیم همه را کوفته و بیخته بقدر سم غاریقون بمویز کرده اینده
اضافه نموده و باب باران خمیر کنند و حبها سازند

فرو برند

فرو برند ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه چون از
رطوبت بود علامت رطوبت بینی و عدم ظهور گرانی
چشمت شعر ضیق حدقه تو را چه اگر شود عارض مرد
گو بمکه چیز باید او را ز خود • گر غیر رطوبت بود عارض آن
دفعش شیاف زعفران باید کرد صفت شیاف زعفران
زعفران و زنگار از هر یک درمی و مامیثا و گل سرخ و
صبر سقوطری و صبر ملی و کلسا نشسته و صمغ عربی از هر یک درمی و
نیم همه را کوبند و بیزند و با پیله دو درم اشق در آب حل کرده
باشند سرشند و شیافها کنند خیالات که نمودن
چیزهاست مثل مگس و پشه در پیش چشم چون از بخار
معده بود علامت زیاد شدن از امتلای معده و قصور هضم است

چشمیکه حیالات قرینش باشد • صدف دقیقه
درلمینش باشد • هرگاه که بخار معده باشد سببش
مسهل لطلب روا همینش باشد حبّ مسهلیکه معده را
از اخلاط مختلفه پاک گرداند • صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون •
هموزن گلدر انیده یکمثقال اطریفل صغیر • که صفتش در دو از
گذشت • دو مثقال همه را کوفته و بیخته کبر شند و غلوله کرده
فرو برند نزول الماء یعنی فرو آمدن آب در موضع روشنایی
چشم آنچه رقیق و صافی باشد در ابتدا به کاربردن دفع
شود • اما آنکه سیاه و سبز و سرخ و زرد و کبود و غلیظ و
تیره و سبز رنگ بود بدارو علاج برنگیرد نه به دستکاری
هرکه که نزول آب پیدا شود صبر دل مستمند بر بار شقه

حب زر

اگر صاحب آن میل کند حبّ ذهب • صحت آید فطر ادیبا گرشود •
صفت حبّ ذهب صبر سقوطری یکمثقال پوست هلیله زرد
و مصطکی و کثیرا و محموده و زعفران از هر یک دانگی گل
سرخ دو دانگ همه را کوفته و بیخته خمیر کنند و حبها
ساخته فرو برند عشا یعنی شبکوری بیشتر مردمی را عارض
می شود که چشم ایشان سیاه بود شعر از غلظت سینه
چو گر شبکوری زاد • صدگونه غم و الم بهم روی نهاد • گر
شب شهد با آب رازیانج ملبشد • نزدیک خرد معید خوله افتاد
رازیانج با آن آب است جهر یعنی روز کوری اکثر مردمی را عارض
شود که ایشان را چشم ازرق باشد شعر چون عارضه
جهر باهر معبود • از رقت روح چهره روی نمود • از در
علاج صاحب عارضه را • لحم بقر و هریسه باید فرمود

ضعف البصر یعنی نقصان پذیرفتن بینایی چون از رطوبت
بلغمی بود و علامتش سفیدی چشم با سایر علامات غلبه
بلغمست • ضعف بصرت چه از رطوبت زاید
گر مسهلی است میل کن میشاید • گردد چه دماغ بدنت پاک
ز خلط • دیگر نبود کمی روشنایی آید صفت کحل روشنایی
مروارید ناسفته یکمثقال ماميران یکمثقال و نیم نوره ارمنی •
دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه از هر یک نیم مثقال
مشک قیراطی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند
تا غبار شود امراض گوش طرش یعنی گرانی گوش چون از
بلغم بود علامتش کدورت حواس و گرانی سر و بسیاری
خواب است شعر ای انکه ترا گرانی گوش بود • گویم سخنی اگر ترا
هوش بود • باشد سببش چه بلغم از بهر علاج • گردار و ر

نفعش

نافعش خوردن نوشش بود صفت دارو و حبیله دافع بلغم بود
صبر سقوطری نیم مثقال شحم حنظل و تربد و محموده مقل
ازرق از هر یک دانگی همه را بکوبند و بپزند و بقدر
غاریقون بمویزه پرگند زنبیده اضافه نموده با آب
گرفتن خمیر ساخته و حبها ساخته فرو برند و بعد از دفع بلغم
روغن ترب صبح و شام نیم گرم در گوش چکانند
صفت روغن ترب آب ترب هشتاد مثقال روغن
زیت یا کنجد بیست مثقال بهم آمیخته بجوشانند تا
روغن بماند یا تخم ترب را بدستور کنجد روغن کشند
طنین یعنی آواز گوش چون از قوت حس بود
علامتش صفای حواس است و چون از ضعف دماغ بود
کدورت آن ربعی از قوت حس اگر طنین گشت پدید

رنیک خرد مغلظات نیست مفید انحطاط که باشد •
سببش ضعف دماغ بر سر زمثقوبات باید •
مالید • مغلظ چیزی را گویند که مزاج اعضا را از اعتدال
آورد تا قبول فضول ننماید چون روغن گل و مورد و صفت روغن
گل در سلاق مذکور شد صفت روغن مورد آب برگ
مورد تازه سی مثقال روغن کنجد ده مثقال بجوشانند تا روغن
بماند تا برگ مورد خشک نیم مثقال در یک پیاله آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد ضم ساخته
بجوشانند تا روغن بماند وجع الاذن یعنی درد گوش شعر
در گوش تو درد از صفرا باشد • زردی زبان و چشم تو پیدا باشد
آن حب بنفشه بعد منضج بخوری • از درد علاج خوب زیبا باشد
صفت حب بنفشه و منضج صفرا در کتب گذشت قرحة الاذن اگر اندرو بود قرحه

گوش تو جدید

گوش تو جدید • گر مرهم ابیض طینت لعبید • دانم که بود قرحه گز
عدیم • چیزی که بود زهره گاو مفید صفت مرهم ابیض موم کافوری
ده درم در چهار درم روغن گل صفتش در طین دانسته شد حل کرده
شش درم سفیده کاشغری گرفته اضافه کرده صلایه نمایند تا مرهم گردد
کیفیت استعمال زهره گاو زهره گاو در جرم علی لخته یک جزو بهم آمیخته
لته کهنه نشسته را فتیله کرده بران آلوده ساخته صبح و شام
در گوش نهند وصول الحیوانات فی الاذن و تولد الدود و جبه یعنی
در آمدن جانور در گوش و پیدا شدن کرم در گوش علامت هست که
میان هر دو قسم احساس حرکت وی بود • علامت خاصه قسم ثانی
صبر و حیی حیا باشد رباعی در گوش تو سالها بتقدیر رود • آید حیوان ناله
پیدا آید دود • گر جرم باشد تیج آب کبر • تعطر الثی روی نایبسود
وصول الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب در گوش علامتش تقدم ملاقات

آب دوای عظیم است رباعی چون آب درون بینی بر معبود ... از
کشش تا اول ... چو؛ در گوش تو چوب با این گر به نهند
و آنکه نمک آب بردن آید ... امراض بینی فقدان الشم یعنی باطل شدن
که بوها دریابد چون از مواد غلیظ باشد علامتش کدورت حواس
دماغ ... و غلظت دلیست رباعی ای آنکه تو را قوت
شم باطل شد؛ حساس بوی نیک و بد مشکل شد؛ اخلاط
غلیظ گر بود موجب آن؛ از داروی مسهل بتوان عاقل شد
صفت مسهلی که اخلاط غلیظ را دفع نماید صبر سقوطری درم
سقمونیا خطمی و انیسون بنفشه زعفران دارچینی ... ... حب
بلسان مصطکی افسنتین محموده ترید ... ایارج ... نیم دانگ
همه را کوفته و بیخته با آب خمیر نمایند و حب‌ها ساخته فرو برند
نتن الانف یعنی بد بوی بینی چون تعفن از خلطی بود که در مجری

بینی بعد

بینی بود علامتش آن است که اگر بسیار ... ریزد دلم ...
از بینی اگر نتن و ... گیرد؛ طبع همه کس از او رمیدن گیرد
باید که طبیب سنبل کوفته را؛ از روی دوا از او دمیدن گیرد
باید ... نتن الانف آنچه از بینی ... بعد از آن ... دمند
که بینی به خمیر با بول الاغ ... باشند جفاف الانف
یعنی خشکی بینی چون از گرمی و صفرا باشد علامتش سوزش ...
دماغ و ... دلیست ... رباعی یعنی بگرمی شده ...
طبع ... ؛ در خشکی بینی ... فزود؛ تر کن دماغ
نه ... حرفه؛ با روغن بادام طلا باید کرد ... روغن بادام
در دوا ... شد قرحة الانف یعنی ریش شدن بینی
خواه ... از نقص دماغ باشد با غیر آن رباعی ...
قرحه ... خواهد شد؛ ... دگر خواهد شد

رعاف یعنی خون رفتن از بینی چون از بحران بود علامت
ان بود که در روز بحران چون چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم
امراض حاده عارض می شود شعر خون رفتن بینی چه در بحران باشد
گر ببندد لکن رو خطر جان باشد • و اگر که در بحران نبود نزد
حکیم • بستن مرقاق کنند سزاوار باشد • بستن خون بینی و دو ق
کنند در زعفران از ادویه رعافیه که بعد ازین خواهد آمد چنان
باشد که کوفته و بیخته در بینی دمند یا در آب گشنیز تر
حل کرده در چکانند یا لته کهنه کتان را فتیله کنند
و بسفیده تخم مرغ تر کرده بدان آلوده سازند و در
سوراخ بینی نهند • تعدد ادویه رعافیه • دارودی
رعاف آنچه مشهور بوده • گر باتر بگویم یا زوفا دور بوده • آنچه

درقاق

دو قاق و گشنیز و رزک در غذا • گلنار و اقاقیا و کافور بود
زکام یعنی فرود آمدن رطوبت از جانب دماغ بجانب
گلو و بینی و بعضی آن سوله بجانب گلو فرود آید آن
را که گرفته چون از گرمی بود علامتش گرمی آنکه از دماغ فرود آید
و سوزش گلو و بینی است • علاجش آن را که زکام گرم حرارت از دید
پس غذا را که شربت نیلوفر دهد • چون گشت پس از شربت بنلور غذا
از ماش و جو مقشر فرستاد مفید • صفت شربت نیلوفر گل در یانی چهار
مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند
و چهار مثقال قند در صاف کنند و بیامیزند و بجوشانند
تا بقوام آید • در علاج زکام چون از سردی باشد علامتش سردی
چه از دماغ بیرون آید گرانی سر و روی است • علاجش و دانا چه زکام را
ز سردی بگرد • از اشربه جز شربت زوفا نخورد ه

و از اغذیه ترتیب ماء نخود آب ، تا نفع دهند اینمرض را بسیار ،
صفت شربت زوفا زوفا دو مثقال پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس و پرسیاوشان از هر یک مثقالی انجیر
ده عدد همه را در یک سیر آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف
کنند و بمقدار ده مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند
و بجوشانند تا بقوام آید و تناول کنند علاج امراض
روی باشرا یعنی آماس سرخ که تمام روی را فرو گیرد
علامتش تشنگی و تب و اندوه است اسباب باشی چه باشرا
باشی نومید ، باشد که رسد ز صحت او دو نوید ،
خون کم کن و میوه خور و ماء الشعیر ، میباز طلا ز صندل
سرخ و سفید صفت طلای مذکور صندل سرخ و سفید از
هر یک نیم مثقال در بیست مثقال آب کشنیز تر حل کرده

تبه

بلته کتان کهنه زنان طلا کنند صفت دارو بکه
باشرا در جمیع مرضهای صفراوی مفید بود و معروفست
بچهار شربت تمرهندی و آلوی بخارا از هر یک سی مثقال
شب در چندان آب بگذارند که بر بالایش بلند گردد
سحر صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت که در ده
مثقال گلاب حل کرده باشند اضافه نمایند و نیم گرم
رغبت نمایند باد شنام یعنی سرخی که بالای بلند ورت در روی
عارض شود حدوث اینمرض از حدوث خون سوخته است
شعر آنها که گرفتار باد شنامند ، گر رگ نزنند در حضور
خود در شنامند ، مطبوخ هلیله بعد از آن گر خورند در طور
طریق بکشند کاری خامند صفت مطبوخ هلیله هلیله سیاه نیم کوفته
و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک چهار درم

بنفشه و گل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته
از هر یک چهار درم عناب و سپستان هر یک سی عدد
تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده درم همه را در یک کاسه
آب جوش نهند تا نیمه آید صاف کنند و بیست
مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده و صاف نموده
نیم گرم رغبت نمایند غذا آب نخود نیم کوفته
و ماش مقشر و مرغ جوان و کشنیز تر کنند اما در علاج
امراض لب تشقق الشفه یعنی شق شدن لب چون
از صفرا بود علامت تلخی دهان و خشک لب و درشتی
زبان است رباعی ای آنکه شقاق بر لبت ظاهر شد
باید بعلاج آن تو را ماهر شد گر ماده صفرا بود از اسهال آن

بنوعی

بر دفع چنین مرض توان قادر شد پایان مریر مرهمی که شقاق
لب را دفع کند رباعی هر کس که تشقق لبش آزارد
هر خوردنها خشک زبانش آزارد باید که ز تخم مرغ سفیده
وی مرهم کند و بر لب خود بگذارد ورم الشفه یعنی
آماس لب چون از خون باشد علامتش خامیازه
و شیرینی دهان و پری رگهاست رباعی هر کس که ز خون لبش
ورم خواهد کرد فصد کند شکایت از الم خواهد کرد گر کم
نکند خون و لبن نخورد هر خوردنش ز پرهیز ستم خواهد کرد
صفت ملیّنی که جمیع امراض دموی و صفراوی سود نافع بود
تمر هندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در آب آن
انداخته صباح صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده

میوه‌ها بپزند غذا اش مقشر و اگر آب کشنیز تر اضافه آب تمر
هندی کنند علاج امراض دهان قلاع یعنی جوشش
دهان چون از گرمی بود علامت وردی سرخی جوشش است
و در صفراوی زردی است بیت از گرمی اگر قلاع گردد پیدا
از راه علاج بر نیاید گردید . گلنار و گل سرخ و سماق سوده
بر وی که دیگاه بباید پاشید هم در علاج قلاع چون از سردی باشد
علامت در بلغمی سفیدی جوشش است و در سوداوی سیاهی است
از سردی اگر قلاع پیدا گردد . سماق و فیروزه یا ماهیا کرده
پاشی چه بر و حنا سوده دو سه شب . نبود عجب اگر بدوا گردد
سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن دهان چون از غلبه بلغم بود
علامت ثقل با سایر علامات بلغمی است چون آب

نیرس

از سردی از دهان برود . چنانکه بول از سردی سفیدی نبود
باید که خوردن کوارش زیره و عود . تا آنوقتیکه این مرض دفع
شود صفت کوارش زیره بستانند سفید نبات صاف کرده
صد مثقال بجوشانند تا نیک غلیظ شود و دیگر از فسرده
گیرد و ده مثقال زیره که یک شبانه روز در سرکه تر کرده و تیف
داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یک مثقال بوره
ارمنی همه را بیخته اضافه نمایند دولت کنند باهم
سرشته شود پس بر روی سنگ ابریزند و ببرند کوارش عود
مثل کوارش ببرند و بزنند و اجزاش این است عود قماری چهار درم
پوست ترنج چهار درم قرنفل برنا مصطکی از هر یک سه درم
قاقله کبار سنبل زعفران هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل

در سایه خشک کرده

جوز بوا هریک درمی قند سفید نبات صد مثقال
بخر یعنی بدبویی دهان علامت در صفراوی تشنگی و
سرخی نبض است و در بلغمی رطوبت یعنی و سفیدی بول است
ابا عیر چون بوی بد از دهان آید ، از هم دیش خلق
هر دهان آید ، از خوردن مسهلی که خلط غالب ، اخراج کنند
علاج آن آید ، بعد از اخراج خلط غالب حب المسک
صبح و شام در دهان گیرد و آب آن را فرو برند
صفت حب المسک کبابه و سنبل و پوست ترنج و خولنجان
هریک مثقالی قرنفل و سعد و قرفه از هریک ده مثقال زنجبیل
مثقال و نیم مشک سه دانگ همه را کوفته و بیخته بهوت مثقال
آب بهی و پنج مثقال گلاب که دو مثقال صمغ در وحل کرده باشند
سرشته و حبها کرده هریک بقدر نخودی و در سایه

خشک

خشک سازند صفت حب المسک نزدیک ما معتدل
مخترع و مجرب مولف مصطکی رومی تخم تمشک از هر
نیم مثقال نبات مصری انزروت مثقال همه را جدا جدا بکوبند
و بیخته بهم بیامیزند و صلایه کرده بگلابی که کثیره سفید
با صمغ عربی نیم مثقال شب در آن گذاشته باشند و صباح صاف
کرده بسرشته و حبها کرده در سایه خشک سازند علاج امراض
دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامت
راحت یافتن از آب سرد است ابا عیر دندان تو را چه بیرا
از گرمی درد ه سرکه بگلاب مضمضه باید کرده از اشربه است
سکنجبین باید حبت ، و از اغذیه است ماش و کدو باید جو زرد
صفت سکنجبین قند سفید صاف کرده صد مثقال بجوشانند
تا نیک غلیظ شود و سی مثقال آب سرکه صافی نموده جوش

دیگر بنهند و هر صباح یک قاشق و هفت قاشق آب حل کرده
تناول کرده و چون از سردی باشد نفع یافتن
از چیزهای گرم است زنجبیل مطلقا با عاقرقرحا با خردل
کوفته و بیخته مثلش نمک سوده اضافه نموده بر دندان بپاشند
یا زنجبیل و فلفل یا تیغه نیم کوب ساخته بجوشانند و صاف
کنند و مقداری سرکه و مقداری گلاب اضافه نموده نیم گرم
مضمضه کنند و غذا شوربای کبوتر بچه یا تیهو • یا دراج
یا کبک بدارچینی و زعفران بخورند ضرس یعنی کند شدن
دندان • دندان تو چون کند شود پا روزد • یا بخیم شد دندان
از ما لاید ه از خوردن تخم خرفه کن زود علاج • زیرا که بدا
اگر مرض شد ممتد بودن اسنن یعنی کرم دندان حدوث
نیز مرض از ضعف رطوبت است • دندان تو را رسد تیزیش

روغن

روغن • تو مشو چه از شفابخش دود و • تا هر چه بود زود
ساقط گردد پیپه بر دکنند یا نافع بود استرخاء اللثه
یعنی سست شدن بیخ دندان چه از رطوبت بود علامت
رطوبت دهان و سرخی زبان و هر یا نفس است شعر از
سستی لثه هر که شد حالش تبه • بد جای او تا که نگردد ممتد •
باید که بگوید گل و گلنار روا زان • هر شب قدری بر بن دندان باشد
لثه دامیه که خلاصه معنیش چون رفتن از گوشت بیخ دندان است
تولد این علت از کثرت رطوبت است شعر چون لثه دامیه
شود عارض مرد ه از بهر سنون بدیت باید آورد • عفص
و غده سی داتا تیا و کندر • گلنار و شب یمانی و بذر الورد سنون
داروی دندان است • عفص ماز و شب یمانی و زاج سفید و
بذر الورد و تخم گل ورم اللثه یعنی آماس گوشت بیخ دندان

علامت درد موی و سر بن دهان است و در صفراوی سوزش
و تیز گزیدن و در بلغمی سفیدی و نرمی آماس است و در سوداوی
سیاهی و محکمی آن و رباید ان را که از خون شده ورم لثه
پدید • گو رگ نزنند ببی الم خواهد دید • و ان لثه که باشد
در وی خلط دیگر ۰ خواهد زدوای مسهلش دفع رسید
تاکل اللثه یعنی خورده شده گوشت بیخ دندان
حدوث این علت از ماده حاده خورنده است شر
چون خورده شود گوشت اینرا اسکو عهد، لشور حزن و هر
طلا از سر جهد کنند زلف اور و بجوب و بیر اران
تحمیل کنش شلم سرکه عنصلی و شهد صفت سرکه عنصلی پیاز
عنصلی یعنی ریزه کنند و در سایه خشک سازند پس هشت من
سرکه کهنه آمیخته ده ماه در آفتاب بگذارند یا ریزه کرده در خمبر

در خمیر بجوشانند و صاف کنند و در شیشه نگاه دارند
علاج امراض زبان بطلان الذوق یعنی باطل شدن حسیکه
مزه چیزها دریابد چون آلت سر دو تر باشند علامت رطوبت
دهان و نرمی نبض و سپیدی قاروره شر هرگاه که حس ذوق
باطل گردد ۰ دریافتن هر مزه مشکل گردد ۰ اخراج کنی چه خلط
غالب زبدن • اندیشه مکن که زود زایل گردد
صفت غرغره مذکور خردل که قیحی و اهوری نیز گویند
ده مثقال نیلوفر خسته ده پیاله آب جوشانند تا نیمه
آید صاف کنند یک قاشق سرکه که اضافه نموده
زمان زمان نیم گرم غرغره کنند غذا شوربای کبوتر
بچه با آب نخود و دار چینی و زعفران خورند ورم اللسان

یعنی اماس زبان رابعی اماس زبان اگر از حرارت باشد سرخی
زبان از حد بیرون باشد ، کرک زبنی و تشنوی قول حکیم
نفیس که حرارت بیند خشونت باشد تشقق اللسان یعنی شق
شدن زبان چون از ماده گرم و خشک بود علامت خشکی
دهان و تشنگی و تب غشی است رابعی هر که تشقق زبانش
تشویش بهر سخن از آتش باشد باید که کثیره با لعاب سوس
با شیره خرفه دلو با تش باشد جفاف اللسان یعنی خشکی زبان
چون از گرمی و خشکی بود علامت بسیاری میل با آب
و محکمی نبض و زردی قاروره است علاجش سرخی چشم و پری
رگهای سر در دلو کلوچه فصد کردن مخوره شربت آلو و شربت
نیلوفر و آب سماق و مثل آن غرغره است ، هرچند که بیشتر
بود نیکوتر صفت شربت نیلوفر در ارکان مذکور شد

بباید دانست که در خناق واجب است که فصد را بدفعات
کنند تا موجب زیادتی ضعف نشود و تاخیر نکنند
فصد رگی که در زیر زبان است و در ابتدا قبل از فصد
از غرغره حذر کنند غرغره در ابتدا مولم است
و الم ماده حدت ماده زیاد کنند و بعد از فصد آب سماق
و امثال آن از آب زرک و شاه توت و غوره و انار
ترش و غیر اینها نیم گرم غرغره کنند و غذا ماش مقشر و شنبه
از آرد و آب اسفناج تر با ثمر هندی یا آب آلو یا آب نارنج
خورند و تلیین طبیعت بحقنه که خواهد آنکه کنند و بیرون
با بیها ده مثقال بتخم قلوس سود در یک پیاله آب شیره
سبوس کنند با شیر گاو حل کرده و صاف نموده دو
مثقال روغن بادام که صفتش در صداع بجواری معلوم شده

واسفناج یا قثا خورند دخول العلق فی الحلق یعنی در آمدن زلو در
گلو علامت ایذوه وخروج خون رقیق از حلق است و ای
خون گلوست از زلو داد چیزه خون آید هر دم زگلو بیرون بریزد
گر غرغره سازی آب خردل بنمک ٥ چیزی نبود زان توانا
دیگر صفت غرغره مذکوره خردل نیم کوفته ده مثقال در
یک پیاله آب جوشانیده تا بنیمه آید صاف کنند
و پنج مثقال نمک در آب آن حل کرده نیم گرم غرغره نمایند قرحة الحلق
یعنی ریش گلو علامت درد و بیرون کردن ریم به تنخنخ
شعر چون شد گلوت ریش انقدر اشر . گویم سخنی از آن حکیم در مکدر
تخم گل و انزروت مثلث اذان . اندک اندک بموم روغن
بیامیز ٥ مراد بموم روغن موم روغنی است که از موم کافوری
در روغن گل ساخته اند وطریق ترتیب آن است یکدرم

نیم موم کافوری را در سه درم و نیم روغن گل که صفتش در قرحة
الاذن گذشت حل کرده انزروت دو درم تخم گل یکدرم
بپخته صافه نمایند و غلوله ها کرده یک یک سو در رو
تخم مرغ آلوده زنند و فرو برند غذا زرده تخم مرغ نیم
برشت خورند نشب العظم والشوک فی الحلق یعنی بند شدن
استخوان یا خار در گلو علامت چون ریزه استخوان نماند یا خار
در جوف گلوی کس بامر قهار . هر لقمه بجید ز فرو بردن آن
تشویش بود مفید باشد بسیار بلع للابره یعنی فرو بردن سوزن
علاج این مرض خاصه ناظم است شعر سوزن چه فرو بری دل آزار
رنجور ٥ تدبیر نکو بباشد از حکمت دور ٥ باید دری برده مقناطیس
خوردن زپی دوا یا ب الکر طریق اختیار کردن مقناطیس است
که سنگ آهن ربا است یکدرم بکوبند و بپزند و صلابه

بیک قاشق شراب انگوری امیزند و ناشتا میل کنند
و چون بهم رسد عطش بکوی بگذارد سنای مکی تخم تمغال گل سرخ
و بنفشه از هر یک ده مثقال سپستان سی عدد همه را در
یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه اید صاف کنند
و شیرخشت شیره از پانزده مثقال در آب ان حل کرده
و صاف نموده نیم گرم بیاشامند تا چند مجلس طبیعت
اجابت کند و سوزن که مقناطیس او را بخورد جذب
کرده باشد و اطراف و جوانبش را گرفته باذن الله
تعالی او را بخورد جذب کرده بیرون اورد و بعد از
خروج سوزن شربت قند و گلاب و تخم ریحان
رغبت نمایند و غذا بخورد بخورند ورم المري یعنی
اماس مجری طعام از حلق بمعده علامت در جمیع اقسام

درد میان شانه است و در زمان شب بیری رگها
و در دموی نبض و زردی قاروره و در بلغمی سفیدی بول و در رطوبت
بینی و در سوداوی خشکی دهان و تیرگی روی باشد مجری غذا بسبب
معده اگر اماس کند موجب اماس نگرد چون موجب اماس
مشخص گردد به تدبیر مناسبش کن اید انشور بحة الصوت یعنی گرفتگی
آواز چون از گرمی و خشکی بود علامت بسیاری میل باب و خشکی
دهان و درشتی زبان است شعر اواز تو چون گرفت پسندم
بپذیره جزوی ز نبات و جزوی از آب بگیره امیر سیلد کر
و میلش فرما ه کو دشمن اقبال تو از غصه بمیر سعال یعنی سرفه
در سرفه تو ز القول ابای بتدبیره میکن صلب طبیعتی و رودانی
گیره و در خشک بود سرفه شراب خشخاش ه تربیت کن و خوشنی باز بگیر
صفت طبیخ زوفای کهر زوفا و بیخ مهج تراشیده از هر یک

اودرم پر سیاوشان وبیخ کرفس وپوست بیخ بادیان و
تخم انجیر ودفراسیون از هر یک درمی همه را در یک پیاله آب
جوشانند تا نیمه اید صاف کنند وبده مثقال نبات مصری
شیرین کرده نیم گرم بیاشامند غذا نخود آب صفت شراب
خشخاش پوست وتخم وی هر یک ده مثقال ونیم در یک
پیاله آب جوشانند تا بنیمه اید صاف کنند دوسی مثقال
قند سفید صاف کرده بیامیزند وبجوشانند تا بقوام اید
از مثقال تا ده مثقال نیم گرم تناول کنند غذا
مرغ جوان وعدس مقشر وکشنیز تر وشیره خشخاش کنند
ربو یعنی تنگی نفس چون از بلغم باشد علامت تنگی
دم متضرر شدن از هوای سرد ونفع یافتن از هوای گرم است
رباعی تنگی نفس تورا چه ز زر بخوره باید ادوی صحت ز راه وخور

زیابعیر

از بلغم اگر بود بده انچه شدست در عارضه زکام باید گور
اشارت با نچه تنگی نفس را مضرست شعر تنگی نفس
چه لیسی کردیار • رشمن کور شیر بدو درود وغباره
از بوی بد ودرود وغبارش بترست • از خیک واتش ولزوم بهاره
نفث الدم یعنی ظاهر شدن خون بسرفه یا بتنخنح یا خ
یا تف شعر از نفث دمست چه کار کردد دشوار ره ازات جو
وعدس غذا کن زنهاره ور شربت خشخاش رغبت میکن
با سوده صمغ وکهربا وکلنار صفت شربت الخشخاش نیم کوفته
شش مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه اید صاف کنند
وسی مثقال قند سفید صاف کرده امیزند وبجوشانند تا بقوام اید
ذات الریه علاج امراض سینه وشش سل یعنی جراحت شش
علامت تب نرم دایم وبرآمدن ریم بسرفه وفرق میان ریم

و بلغم است که چون ریم را آتش فکنند بوی بد ظاهر شود و چون
بر روی آب اندازند ته نشیند ربعی از علت سل کی که شد
زار و نزار ه آب جو شیر خر ده او را نهار ه هر چند که از مرض
مداوا نشود ه از هر ثقلی رد واجب دار ذات الریه یعنی آماس
ریه تب تیز و دمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر کلمه کردن
الآن شیت ه در ذات الریه آب گل و نیلوفر ممزوج شربت
بنفشه بخورد ه و ملاحظه که خواهش کشد سوی غذا ه آب جو
و ماش و عدس در خورد صفت شربت بنفشه بنفشه
شش مثقال قند سفید سی مثقال به دستور شربت الخیار
که صفتش در نفث الدم گذشت بپزند شوصه که ذات
الجنب گویند یعنی آماس پرده که در نواحی پرده است علامت
تب لازم و تنگی نفس و درد پهلوست شرح احوال لوازم ز

شوصه چون دار ضربه گویم چلیق تا رهی از خوف و خطر
بکش رگ باسلیق و رغبت مکن ه آب عناب شربت
نیلوفر ه رگ باسلیق رگی را گویند که از رگ های اندام
فرود است صفت شربت نیلوفر در خناق مذکور شد
ذات الصدر یعنی آماس پرده که در نواحی سینه است علامت
تب لازم و دمی و درد سینه است ربعی باید رد تو در سینه راه را
ببر ه از علت ذات صدر در خوف و خطر ه از اغذیه
آب کشک جو و ماش ه در مشربه خواهی شربت نیلوفر
صفت شربت نیلوفر هم در شوصه تحریر یافت اشارت
بآنکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر اخراج
ماده مسهل نباید کرد و حقنه کتفی باید نمود ربعی ای آنکه کنی
بقوت علم نظر ه اخلاط ریه را زنخسته ببر ه در شوصه

و ذهب الرئه و ذهب الصدر ٥ حقنه کن تمام للادوی
کار هر صفت حقنه که از مرض مذکور سود مفید بود
بنفشه و نیلوفر و عنب الثعلب و گل خطمی از هر یک دو
مثقال عناب و سپستان هر یک سی عدد آلو بخارا سفید
مغز کاچیره نیم کوفته هشت مثقال تخم خرفه نیم پیاله
همه را در یک کاسه آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف
و بیست مثقال شیر خشت در آب آن حل کرده صاف
نموده و پنج مثقال روغن گاو اضافه نمایند و نیم گرم حقنه
کنند علاج امراض دل خفقان یعنی طپیدن دل هر گاه
مادی بود و خواه غیر آن رباعی اندر خفقان جسته طریق بهتر
بشنو ز من این نکته حکیم [illegible] ٥ هر جا که قضا آتش غم افروزد
برخیز و مثال دود از آنجا بگریز ٥ هم در علاج خفقان چون

از غلبه صفرا بود علامت خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض
و زردی قاروره است شعر ای از خفقان گرم که آتش تیز
ای زرد از این آتش تیز ٥ کافور و گلاب و آب سیب و صندل
از بهر علاج مسئله گرمی تیز صفت طلای مذکور صندل سفید نیم
مثقال در گلاب حل کنند کافور دو دانگ در دو مثقال
آب سیب و پنج مثقال گلاب [illegible] کتان کهنه آرد و قسمی
که معده از طعام خالی باشد بالای دل طلا کنند هم در
علاج خفقان چون از استیلای خون بود علامت بزرگی نبض و
سرخی رخسار و سرخی چشم و دردی است رباعی
از خون چه تو را طپانک دل گردد تیز ٥ شربت صندل طلب تا شود انگیز
خوش خوش بزن نشتر از [illegible] آرام گریز ٥ در حقه او ز شاخ مرجان برریز

در علاج خفقان چون از سردی باشد عنبر ایلرزه زبردی
خفقانست آغازه کشنیز من و بخور می پردازه مهوی
تشو رارح و عنبر و عود و زغالیه بر سینه می اندازه صفت غالیه
عنبر یک مثقال بلکه از نرد قند سفید و مشک هر یک نیم مثقال
کل بیند و مهره انجبار مثقال روغن حب البان با روغن
نیلوفر صلایه کنند صفت دهن البان مغز حب البان
که پسته غالیه مشهور است بسی مثقال قند سفید
بجمعت بکوبند و به دستور روغن جوز که در حمق و رعوت
مذکور شد روغن کشند صفت روغن نیلوفر برگ
گل نیلوفر دریایی تازه پانزده مثقال روغن بادام که صفتش
در دوار گذشت صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز

در آفتاب نهند برگ گل نیلوفر خشک نیم مشت در پیاله
آب نموده بجوشانند تا روغن بماند رباعی در علت
غش و دیگر دانش کن بازه بنگر که سبب چیست یک
روز و دو روز و گر خون سبب است فی المثل یا صفرا
یا آنکه دگر به نعش پردازه هم در علاج غش شعر از غش
دل کس کند اگر جوش آغازه بر زند کیش در خطر آرد
بازه باید که زنبا کلاب سر و ریش برروی باشد که
روز آتش بجوز آید باز علاج امراض پستان ورم پستان یعنی آماس
پستان علامت در رهبری دصفراوی سرخی و درد و آماس
و در بلغمی و سودایی سفیدی و بهتر که ان شعر پستان چه
ورم کند به نعش پردازه غافل شود مرض یک روز و دو روز

روزی دو سه بار قی سلار میلوب وانکه به سکنجبین ضماد شن بسیار

صفت سکنجبین در استرخاء اللهات کذشت قلة اللبن

یعنی کمی شیر چون از ماده کرم و خشک بود علامتش حدت

ورقت شیر است با سایر علامات غلبه صفرا می باشد

علاج چون کشوث تر و ثبوتش تیره سستی مهمای در طرق

پرهیزه آب جو خورد به شربت نیلوفره از خوردن هر چه کرم

باشد بپرهیزد صفت شربت نیلوفر در علاج ذات الصدر

به تحریر پیوست امراض معده وجع المعده یعنی درد معده چون

از باد باشد علامتش انتقال درد است از موضعی به موضعی

موضعی علاج از باد چه در معده شد عارض کشته شود

زعفر انکه دشتی هیل ه ریوند به شربت انیسون

پرهیز زهش نمش اگر ادعدس صفت شربت دینار

تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ از هر یک پنج درم کوب

بیخ کاسنی ده درم گل نیلوفر دریایی گاوزبان کوهی از هر یک

سه درم تخم کشوث در لته بسته دو درم همه را در سی استار

آب جوش بخشند تا نزدیک به ده استار آید صاف کنند

ده من آب قند در آن حل کرده بقوام آورند و هر صباح

ده استار از چهار استار کلاب حل کرده تمثقال بخورند

حیدی کوفته اضافه نمایند ونیم گرم بیاشامند و غذا

آب خورند و بعد از تسکین درد معجون لمونیا مداومت

نمایند صفت معجون لمونیا زیره که یک شبانه روز در سرکه

کذاشته باشند و در سایه خشک کرده بریان کرده صد مثقال

فلفل سه مثقال زنجبیل سداب پودینه هر یک از هر یک چهار
مثقال بوره ارمنی با نمک ده مثقال همه را کوفته و بیخته با
عسل کف گرفته سه وزن ادویه سرشته از یک مثقال تا دو مثقال
غلوله کرده فرو برند هم در علاج معده چون از صفرا باشد
علامت تشنگی و تلخی دهان است و چون از بلغم باشد آب
رفتن دهان و عدم تشنگی رباعی کرم موجب دلالت معده صفرا شد
و پس آن مسهل آن بمقصد صحت رسید و در باب شان
و در بلغم بنوره اخراج کن و بعد از آن کن بر درس صفت رس
پیش زنجبیل فلفل دار فلفل عاقرقرحا مویز از هر یک مثقالی
بعضی پیش سه یک مثقال کرده اند زنجبیل و فلفل از هر یک ده مثقال
می نمایند و باقی را موقوف می نمایند همه سوکوفته

نتیجه

هر صباح مقدار یک انگشت از وی رغبت نمایند هم
علاج در معده چون از سودا باشد علامت ترشی و سوزش
فم معده است شعر در علت در معده چون واند که
لین رنج از التهاب بود اشد و پس باید که خورد مسهل پر کرده
از لحم قدید و مانند آن مثل عدس ه لعاب اسپغول آب
ورم معده یعنی آماس معده علامتش در همه تب و درد و تشنگی
دهان است در صفراوی تب تیز و تشنگی و بیا غلیظی
و در بلغمی نرمی آماس و در کبود ای متکلمان شعر چون معده کند
از سبب خون آماس ه خون کم کن و ره ها بجهد نیم
و هر آماس ه در باطن ورم بود خلطی دیگر جز تنقیه بدن
مداد استناس ه ضماد در دموی و صفراوی در ابتدا از آرد جو

بآب کشنیز تازه خمیر کرده در تر آید لعاب خطمی صمغ خسته
در اینست بابونه و اکلیل الملک و گل خطمی علی السویه کوفته
و بآب کرفس سرشته و در بلغمی و سوداوی در ابتداء آرد جو
بروغن گل و مقداری سرکه سرشته در تر آید لعاب کتان اضافه
کرده و در انتها حاشا چوب بلسان و بابونه و اکلیل الملک
علی السویه کوفته و بلعاب حلبه خمیر کرده قی که کثیف از حرکت
معده است یا دفع چیزی بسوی خارج از طریق فم علاج متقیئ
در صفراوی زردی آنچه بقی دفع گردد و در بلغمی سفیدی و در سوداوی
سیاهی آن است شعر در علت قی که چه صفرا احساس
هر زیج شراب به و لیمو شناس ۵ در خلط اگر به قی برآید
بیفزا بهتر از شراب مربه و حب الآس صفت حب الآس

ساپاری مورد دانه کوبند پنج استار بکوبند و بثلثین آب بجوشانند
تا بنیمه آید صاف کنند و ثلثین قند در آن حل کرده بجوشانند
تا بقوام آید صفت شراب آب بهی یک من قند نیم من بجوشانند
تا بقوام نیمی قند در همین آب بجوشانند تا غلیظ شود
پنج استار آب بهی که مفصلش در علاج زحیر خواهد آمد صفت
شراب لیمو در علاج دوار گذشت صفت شراب مربه
بهی یک من شراب ثمن بجوشانند تا بنیمه آید قند جوهر علق
در آن حل کرده و زرنباد و قاقله و قرنفل و مصطکی از هر یک ربع
درم مشک و زعفران از هر یک نیم دانگ بکوبند و در لته ببندند
همه را و اگر از صفرا باشد شراب لیمو و اگر از سودا باشد مربه
و اگر از بلغم باشد حب الآس با هم بیامیزند و بجوشانند

تا بلبه اید قند بلکن در اصلی بکنند تا بقوام آید لزم یعنی
برآمدن خون از معده یعنی شیر انعی ریتت فلکند درد بسیم زهر اکر
گویم سخنی گر سخنم داری پاس · جمع غریبی دلبرایی بسوده · رغبت
میلن شربت حب الآس مفت حب الآس در رباعی سابق ·
گذشت فوق یعنی ضلحه علامتش در ابتلای تقدم خوردن
طعامهای غلیظ دیگر آیا معده است دور استفراغی تقدم داشته ان
رباعی از استبداد که ضلحه گردد یادش · باید که بکنی مقیئی درکار
دائم که بود ضلحه استفراغی · بگذر ز علاج آن بجوی از ارشی · تعذر
علاج ضلحه استفراغی بواسطه تعذر اعاده رطوبت صلبیه +
که باستفراغ دفع شده ضعف المعده عبارت از ضعیف قوه
هاضمه است علامت دلشورا و دیر گذشتن طعام از معده است

حون معده

حون معده شود ضعیف اگر داری هوش · تخفیف مواد کرده در تنقیه
کوش · چون تنقیه تمام حاصل گردد · تعدیل مزاج کن و معتدل
بنوش · معتدل چیزی را گویند که مزاج گرم سرد را باعتدال
آورد چون حاصل گردد جوع البقر گفته است از اسباب جمیع اعضا
باشتغل معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود که بلغم معده ریزد
علامت دلشورا و عدم تشنگی و رطوبت دهان است رباعی
هرکس که بود علت جوع البقرش · هر لحظه بود الم از آن بیش تنش ·
خوشی را افزون شود روز بروز · عیسوس اگر دهند شام و سحرش ·
صفت عیسوس گل سوسن چهار عدد قسط نیم کوفته وقصب
الزریره و بسازوره نیم کوفته سنبل مصطکی از هر یک دو درم
بلیح اسرانا و بلیلیه نیم کوفته از هر یک سه درم عود بلسان نیم کوفته

چهار درم زعفران نیم درم مشک دو دانگ روغن بلسان
بارزیت یک درم و نیم مثلث که شربت دو مثقال گویند
چهار من شیره همه را در شیشه کنند و شش ماه بگذارند
مثلث دو لوزینه انگور رسمی و سه من بجوشانند و کف بر دارند
تا او من بماند بیست و چهار من آب اضافه نموده بگذارند و جوش دیگر دهند
و در خم کرده بپوشانند گرم تا بجوش آید و از جوش باز ایستد

شهوت الکلبیه که عبارت از بسیاری میل بغذا و عدم سیری است
علامت آن است چون از بسیاری ریختن سودا بفم معده
علامت تیرگی رنگ و خشکی دهان و تشنگی او است رباعی
در شهوت کلبیه تو را گر هم فاش، آب کدو آب برنج اگر خورد
باشد هر چیز که شور باشد بپرهیز و در خوردن پنیر گریزان

بپاشی

45

بپاشی فساد شهوت که کنایت از میل کردن بگل و امثال
آنست رباعی ساز اگر بود میل گل و امثالش یعنی بهره مرض
از گر کون حاصل، هر خلط بدیکه عارض نشده است
از معده برون کن بقی و اسهالش هیضه یعنی حرکت مواد فاسده
که بقی و اسهال دفع شود رباعی از هیضه کسی که تباه شد و اسهالش
شد از قی و اسهال اگر کون حاصلش در ماش و برنج یا غشش
ده و ساز، از زحمت این عارضه فارغ بالش علاج

امراض جگر ورم الکبد یعنی آماس جگر علامت درد و دوری
تب دایمی و درد گرانی و سرفه خشک و حکه است در صفراوی
تب تیز و زردی زبان و مراهن صفراوی و در بلغمی نرمی آماس است
و در سوداوی محکمی آن شعر هر کسی که جگر ورم کند او خویش ر

زن که رسد نفع زند پرورش ٥ درمان هیچ خلط دیگر اندازد
مسهل طلب دکن ز بدن پرورش ٥ عطش مفرط یعنی تشنگی
که از حد اعتدال درگذرد چون از گرمی معده یا جگر باشد
علامت آنست که آب سرد زیاده از عادت خورد تا مرد چون
از گرمی حال بود بهوای سرد زیاده از آب سرد منتفع شود ٥ شعر اگر گرمی
اگر خود تشویش عطش ٥ از راه علاج آن قدم باز کشش ٥ از اغذیه
اش غوره رغبت کن ٥ و در اشربه شربت انار میخوش صفت شربت
انار آب انار میخوش یکمن قند سفید نیم من بجوشانند و بقوام آرند
یا قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده بجوشانند تا نیک
غلیظ شود بیست مثقال رب انار اضافه کرده دو سه جوش دیگر
بدهند تا صفت رب انار میخوش انار میخوش یکمن قند سفید
نیم من بجوشانند تا بقوام آید یا قند سفید هشتاد مثقال

صاف

صاف کرده بجوشانند تا نیک غلیظ شود بیست مثقال
رب انار اضافه کرده دو سه جوش دیگر بدهند صفت رب
انار آب انار میخوش هشتاد مثقال بجوشانند تا بیست مثقال
بماند ضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامات زردی روی و تیرگی
رنگ و دیر غلیظ طعامت شعر ضعف جگر اگر کرده جبر
ارجانبش ٥ از شربت زرک بسازکن درمانش ٥ ترتیب غذا
کن چه خورد شربت را ٥ از مرغ و مویز و لذت رمانش
شربت رب زرک که چون شربت رب انار
که صفت هریک در عطش مفرط مذکور شد رباعی
هر کسکه شود پدید ضعف جگرش ٥ و ز ضعف جگر بچهره زردی
اثرش ٥ فرما که خورد انار دانکین بخورد ٥ نارنج که پیشه بهر سا

ضررش بسوء القنیه که مقدمهٔ استسقاست علامت سفیدی
رنگ مایل بزردی و اماس است و پا و فراق شکم وباعث
هر کسی که زسوء القنیه بینی اثرش • فرمای ریاضت بطریق سفرش
چون نشاء مرض بود ضعف جگر ه باید که دهی مقویات جگرش ه
مقویات چیزی را گویند که تقویت جگر کند بخاصیت
یا عطریت یا غیر آن مثل گل کاسنی و دارچینی استسقاء
که معروف و مشهور است علامتش ورم آماس جمیع اعضا
و درزقی آن است که چون دست بر شکم صاحبش زنند
آواز مشک دهد که پر از آب است و در آنکه آواز طبل دهد
رباعی مستسقی اگر علاج کنند درمانش ه ریوند و سکنجبین همی بست
زنش ه دراج و انگور ترکه اش ساز غذا ه ورمیوه با فراط بدهد

بیتش

رمانش صفت سکنجبین در ورم کبد که مذکور شد بسیار
نافع است که شربت بزوری در مرض استسقا کثیر النفع است
صفت شربت بزوری گرم بادیان رازیانه رومی و تخم
کرفس از هر یک پنج مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب
جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند و انقدار مثقال
قند سفید صاف کرده بقوام آورند و هر صباح
یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده میل
کنند صفت شربت بزوری سرد تخم کاسنی
نیم کوفته و تخم خیار • و تخم بادرنگ و تخم خربزه • نیم
کوب • از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی • ده مثقال
قند سفید هشتاد مثقال به دستور بزوری گرم بپزند

و هر صباح یک قاشق از هفت قاشق عرق بادیان حل
کرده رغبت نماید و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزور
گرم و نیم قاشق از بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق کاسنی
و سه قاشق و نیم عرق بادیان حل کرده رغبت نماید

هم در علاج استسقا هر کسی که بود علت استسقاش آبش
بده و شیر شتر فرمایش ، از روی بعا اگر تبیر گردد ، دایم
بمیان شتران کن جایش

یرقان اصفر یعنی زردی ششش
کثرت صفرا با امتلاء استفراغ صفرا شربت شیر هر کسی که
یرقان ربود صبر از جانش ، سهال و قی عرق مناسب
دانش ، هر روز و شبش آب انار بیدانه ، مرغ و نخود
و قلیه حب ربانش ، هم در علاج یرقان اصفر در ثبت

زرد

زردی چه عوام و چه خواص ، جوینده باب کاسنی راه خلاص
در آنکه خلاصی نشود حاصل ازان ، کرشنه سکنجبین بزوری
خاص صفت سکنجبین بزوری بزرگ بذر البادیان نیم کوفته
هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم پوست
بیخ کاسنی و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یک
سه درم همه را در دیگ آب دو هشتاد مثقال آب و سی مثقال
سرکه یکشبانه روز گذاشته بجوشانند تا نیمه آب برطرف
کرده بجوشانند تا بقوام آید و هر صباح یک قاشق در
هفت قاشق عرق کاسنی یا آب جبر کرده رغبت نماید
غذا نخود کوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز تر و تمر هندی و آب
زرک یا انار یا تمر هندی کنند باید دانسته یرقان اسود دیگر

پیدا شود و سببش کثرت سودا یا امتناع استفراغ
از سودا است علاجش اخراج سودا و تعدیل مزاج بود چنانکه
دانسته شد علاج امراض سپرز ورم الطحال یعنی
آماس سپرز آن بود که چون دست بر موضعش نهی و فشار
دردناک شود رابع آماس سپرز اگر نو شده عارض
پرهیز نماز هرچه باشد عارض ه با قرص سکنجبین بخورند تا که
شده ه بر جان تو فیض نشد سستی ناقص صفت قرص کبر
پوست بیخ کبر پنج درم زراوند طویل دو درم فنجنکشت
و فلفل سیاه هر یک شش درم همه سوکوفته و بیخته
بسی درم سرکه کهنه که چهار درم اشق دران حل کرده باشند
و لرشند و قرص کنند و هر صباح مثقالی دردده

سکنجبین

سکنجبین که صفتش در استسقا مذکور شد و پنج مثقال
عرق بادیان یا آب بادیان حل کرده میل نمایند و غذا
نخود آب قیمه سرکه کرده کنند نفخة الطحال یعنی باد سپرز
علامتش آن است که چون دست بر موضعش فشار دهند
دردکم شود و شکم چون باد سپرز شد علت رضی غط ه از بار نورا
لقرقر ایه غالیط ه باید که خوردن شربت دیناری سوه زان بیش
که قوت تو کرد قطع صفت شربت دیناری در
علاج دود و معده مذکور شد علاج امراض امعا جمیع
معالجات و معارو ده است و معاشش است اول امعاء
اثنی عشری که طولش به مقدار دوازده انگشت است صاحب و
متصلست به قعر معده و آن را نیست بزرگ معده که بوات

گویند منع دفع میشود غایط از معده بسوی او دوم معاء
صایم که اکثر اوقات خالیست و متصل بمعای اثنی
عشری سیم معاء رقاق که متصلست بمعای صایم
چهارم معاء اعور که اعوجاجات و لفیها دارد و نسبت
او از حرف و جدی پنجم معاء قولون که متصل است بمعاء
اعور و منفعتش تدریج دفع فضلاتست ششم معاء مستقیم
که از جانب فوق بمعاء اعور متصل است و از جانب تحت
تدبیر و منفعتش منفعت معاء قولون است والله اعلم
مطلق اسهال خواه سببش صفرا بود و خواه خلط دیگر شعر
داری چه که اسهال بداد ملحوظ میدان نبادر سر دخور محفوظ
از غسل باب سرد خود روز جوش باشد که تب شود

صحت محفوظ

صحت محفوظ اسهال صفراوی یعنی بسیاری اجابت
طبیعت که از صفرا بود علامت زردی بخیه باسهال دفع
شود و تشنگی و سوزش اندرون است علاج اسهال تورا
که شد ز صفرا واقع • بهتر شراب زرک بنود دافع
از اغذیه کر برنج تف داده خوری ممزوج بربت زرک
باشد نافع صحت شراب زرک و ربت زرک
که در علاج جگر گذشت بباید دانست که اسهال دموی
نیز بیاشه و آن منقسم میشود بدو قسم کبدی که ده
سنطاریای کبدی گویند علامتش آنست که اکثر
در شب واقع شود و مقدارش بسیار بود و معوی
که او دوسنطاریای معوی گویند علامتش آنست

که شیر دار در بود و مقدارش اندک بود و علاج میان هر دو قسم
مذکور ان است که هر صباح پنج مثقال تخم خردل نقف
داده شیره کشند و ده مثقال شربت صندل شیرین
و آبی که یک مثقال کهربا گرفته و پنج مثقال حب الآس
در دو حوب سیده باشند اضافه کرده میل نمایند
یا توکا نقف داده و کشنیز خشک نقف داده دقیق
آب زرک بهماق خورند هم در علاج زحیر بیت از گرمی
اگر بود زحیر صادق • رب به دیخ مج باشد لایق
باشد چه زنبری نتوان بالغ شد • کربرش عشا
دهد طبیب حاذق • صفت رب بهی در علاج
حی مذکور شد صفت برش عشا فلفل سفید و بذر
البنج هر یک پنج مثقال افیون ده مثقال زعفران
پنج مثقال

پنج مثقال سنبل و فرفیون و عاقرقرحا هر یک مثقالی همه را کوفته
و بیخته بصد و شصت مثقال عسل سرشته هر صباح دو دانگ
غلوله کرده فرو برند غذا برنج نقف داده و زیره نقف داده
خورند زحیر کاذب یعنی کناک دروغین علامت است که
بعد از قبض طبیعت حادث گردد و چون تخم ریحان
و تخم کوفته و اسفغول و بارتنگ و مثال اینها شربت گلاب در دهند
زود دفع شود رباعی عارض چه شود ترا از حر صادق
میدان که بنزدیک طبیب حاذق • از خوردن معجون
مفتح گردد • بر جمله مرض طبیعت فایق صفت معجون
مفتح بنفشه ده مثقال تربد پنج مثقال رب السوس ده
مثقال محموده یک درم با بادیان و انیسون که هر یک نیم درم همه را

کوفته و بیخته بده مثقال عسل و بیست مثقال قند سفید
بقوام آرند و بسرشند شربتی سه مثقال گلوله کرده فرو برند
غذا ماش مقشر با کراد اسفاناج کنند علاج امراض مقعد
بواسیر که دانه چند بود بر سر مقعده رباعی در رنج بواسیر
طبیب حاذق ٭ هم خربزه هم انار زاند لایق ٭ فصد صافن
کند نماید تجویز ٭ مرغ اگر آب از پیشش فایق ٭
یعنی صافن در امراض با خراجه آنکه ان شاء الله هم در علاج بواسیر
شر در رنج بواسیر علیل صادق ٭ چون گوش کنی قول طبیب حاذق
٭ مخلوط بحب مقل چنان گردد ٭ کز وی بدن خال الم خود عاشق ٭
صفت حب مقل پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک
ده درم سکبینج سه درم خربق سفید دو درم مجموع کوفته و بیخته

سی مثقال

سی مثقال آب کنند تا که پانزده درم مقل ازرق در آن
حل کرده باشند سرشته حبها کنند هر صباح دو درم فرو برند
غذا آب مرغ جوان و ماش مقشر و اکراد اسفناج نمایند
بباید دانست که هیچ به از حب مقل در بواسیر نافعت
طریفل مقل نیز نافعت نافعتر از هر دو در نزف بسیاری از
مجربان خوردن افتیمون بماء الجبن صفت طریفل مقل
سی مثقال در آب حل کرده و صاف نموده بهشتاد
مثقال عسل که خته بقوام آرند و پوست هلیله زرد و آمله
از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته بدان بسرشند و از یک مثقال
تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند کیفیت خوردن افتیمون
بماء الجبن پنج مثقال افتیمون سوده در خریطه کرده در هشتاد مثقال

ماء الجبن گرم ساخته چندان بمالند تا مزه خود را بتمام باز دهد
پس پنج مثقال شیرخشت در وی حل کرده و صاف نموده
سه قاشق آب آلوی بخارا اضافه نموده نیم گرم بیاشامند
و اگر قوی‌تر خواهند پنج مثقال سنای مکی جوشانیده و صاف کرده
اضافه نمایند و ماء الجبن چنین کنند که یک کاسه شیر تازه
چشم را گرم کرده یک قاشق سرکه در آن بریزند و
لت کنند تا زرداب او جدا شود و صاف کنند **تشقق مقعد**
یعنی شق شدن سر سفره **شعر** از مقعد اگر پدید شد رنج
شقاق • بیمار را که شد بسبب تشقاق • باید که از فضلات
پرهیز کنند • چوب بهی و برگ دلیمو سماق **بیان مرهمیکه**
که شقاق مقعد را نافع بود **شعر** هر گاه که سر سفره کس گردد شق

کوهان

کوهان شتر باید و مقل ازرق • هر روز بموم زرد مرهم کردن • صحت
پس از آن طلب نمودن از حق   مرهم مذکور موم زرد
یکمثقال و نیم روغن کوهان شتر پانزده مثقال حل کرده
مثقال آب که سه مثقال مقل ازرق در آن حل کرده
آنچه صلایه نمایند تا مرهم شود **ورم المقعد** یعنی آماس سر سفره
علامت درد موی دار و گرانی مقعد است و در صفراوی خلیدن
و تیزک زدن مقعد **شعر** مقعد چون ورم کند سبب آن
تحقیق ره را کن چه ز خون بود که اینست طریق ه
مد خوردن مسهل چه صفرا باشد • تقصیر مکن بقول یاران
شفیق **صفت** مسهلیکه اسهال صفرا کند سنای مکی
سه مثقال تمر هندی ده مثقال بنفشه و گل سرخ و تخم

کاسنی نیم کوفته از هر یک دو مثقال سپستان سی عدد همه را
در یک کاسه آب جوشانند تا نیمه آید صاف کرده
نیم گرم بیاشامند علاج امراض گرده و مثانه حصاة الکلیة
یعنی سنگ گرده علامت ظهور ریگهای سرخ یا زرد یا سبز
در بول زاید چون سنگ از دل گرده گردد مدرک
ادرار کرده چه نازک ترک ٥ باید که بناشتا خورد
صاحب آن ٥ خاکستر چوب تاک با آب حنک
ریح الکلیه یعنی باد گرده علامتش انتقال درد از موضعی
بموضعی است و عدم گرانی شر در گرده لیکن چه باد گردد مدرک
نافع باشد گاو سنبوس و صمغ هر روز بناشتا خوردن و اصول
بیمار در این مرض چه فتد زیرک صفت ما را الاصول در فالج

کرده

کرده ضعف الکلیه یعنی ضعف گرده علامت آن است
که رنگ بول مثال آبی بود که گوشت تازه شسته باشند
خون گرده شود ضعیف بی نمک شود درنگ شر از هر دوا
فلونیا از یکی • گرسنه الر قضیب چرنوم لبو
از قوت گرده سخت گردد چون سنگ صفت فلونیا
فلفل و بذر البنج از هر یک پنج درم افیون ده درم
زعفران پنج درم سنبل فرفیون و عاقرقرحا از هر یک
دو درم جند بیدستر بلادر زرنباد درونج اقربی از هر یک
نیم درم همه را کوفته و بپخته بوزن مثقال عسل سرشته
هر روز دانگی غلوله کرده فرو برند و غذا زرده تخم مرغ نیمبرشت
بصمغ عربی سوده خورند ورم الکلیه یعنی آماس گرده درد مول

تب تیز و درد و دیری الهاکت و مرض نبض و در صفراوی
تب تیز و فراشت و بیخوابی و زردی قاروره است و در
بلغمی گرانی و دمی درد و در سودائی رقت و قلت بول
شعر چون کرده ورم کند باشی غمناک ● کارت چه بود
برسم اهل ادراک ● گر باشد خون بود دگر خلط دگر از
● ازودی تن خویش بایدت کردن پاک ٥ قرحة الکلیه
یعنی ریش گرده علامتش خروج ریم و خون و ظهور
قشور در بول است رباعی ای آنکه ز ریش گرده باشی
دل تنگ ٥ در بول تو قشرها بود لحم رنگ ● تا چند
تنت کند بصحت آهنگ ٥ بگیرند مدّه رشته اگرا

رسته

از جنس ورم المثانه یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع اقسام
دشوار آمدن بول است و درد موی تب و المی و درد عانه
و در صفراوی تب تیز و هذیان و درد زهار بر وجهیله
گوئیا سوزن میزنند رباعی ای زورم مثانه در عین
وبال ٥ بر عارضه تو عسر بول آمده دال ٥ گر هست بغیر
خون و صفرا سببش ٥ اخراج مواد کن بفصد و اسهال ٥
حصاة المثانه یعنی سنگ مثانه علامتش ظهور ریگهای سفید
یا خاکستری رنگ در بول است شعر از سنگ مثانه است
چه برگردد حال ● هر دم لبت رسد بصد استقبال ٥
از بهر علاج و دوران نزد حکیم ● بنوز حجر الیهود را شبیه
دمثال ٥ حقنة الحب کردن حجر الیهود تخم خطمی و تخم کرفس

سپند از هر یک ده مثقال در پانزده استار آب جوش دهند
تا نزدیک به استار آید صاف کنند و ده مثقال
نبات قند و یک مثقال شلم الو در آن حل کرده یکدرم
حجر الیهود کوفته اضافه نمایند و نیم گرم باش نمند
عند الکوزاب خورند قرحة المثانه یعنی ریش مثانه علامتش
خروج ریم و خون و جلوه چیزهایکه مشابه سبوس باشد
سوزناک و بدبوی بول است رباعی از ریش مثانه
است چه گردد حیاتی دلوایه علاج آن بیار میثل
چون پاک شود مثانه از ده بده از شربت ریواج
سفوف بدل صفت شراب ریواج آب ریواج
یلمی قند نیمی بجوش دهند تا بقوام آید نیمی

قند نیمی

قند از نیمی آب جوش دهند تا غلیظ شود به استار
آب ریواج اضافه نمایند رب ریواج به دستور
رب به گیرند صفت آن در علاج زحیر گذشت
صفت سفوف بدل مغز تخم خیار تخم خیار زه
مغز تخم خربزه از هر یک یکدرم گل ارمنی گل مختوم کره
ارشته شلم الو تخم خرفه کثیرا از هر یک ارزی رابعه
حبنی یکدرم و نیم همه را کوبند و بیزند هر صباح دو مثقال
از روی به مثقال شربت ریواج امیخته میل کنند
ریح المثانه یعنی باد مثانه علامتش درد دشوار از ادرار بول
و عدم گرانی است شعر چون باد مثانه شد نخست
حاصل یکدم مشو از طریق حکمت غافل با با از اصول
روغن بید انجیر صفت تا برد اصول در علاج ریح الکلیه

گذشت صفت روغن بید انجیر مغز بید انجیر پنج
استار کشمش با هر یک شش به ان بود نیم درم بکوبند و بطریق
حب الیان که در علاج خفقان گذشت روغن کشند
جرب المثانه یعنی گری مثانه علامتش خاریدن مثانه
و بد بوی بول و سوزاک است رباعی ای از جرب مثانه
گردیده ملول • باید سخن مرا کنی گوش قبول • معجون لبن الاتان
دایم که شود • تا بول تو زرد علاج سقرون کجا بول
لبن الاتان شیر خر است خلع المثانه یعنی از جا رفتن مثانه
علامتش عسر البول است بعد از سقوط از جای یا ضرب
بر پشت بیت باید چو مثانه تو از خلع خلل • مرزنک
مجرب که کند دفع علل • گنز حافظم حروف چه نهم

[illegible]

و تعشو از ازدی مداد امجد کیفیت خاکستر میل کردن مذکور
آن است که هر صباح یک درم از وی صلایه کنند با
آب نیم گرم تقطیر البول یعنی چکیدن بول از سر ذکر
بود علامتش بیاض بول و متقطر شدن از چرخهای
سرد است رباعی ای گشته گرفتار بتقطیر البول
زاندیشه این مرض دلت اندر هول • هر روز بناشتا
زمردوالطیس • میخور درمی زیاد مهید از این قول
صفت مزرودیطوس ترکیب شلم الولکتره از هر یک
دو درم کندر با رز و شلم بارود جادشیر از هر یک شش درم
مقل ازرق هفت درم آهن که معنی آتش در علاج
ورم الطحال مذکور شد نیم درم صمغ عربی افیون
اقاقیا از هر یک چهار درم سکبینج سه درم در یا هره

استار در شراب حل کرده اددرم غاریقون موبینه سبز
کرده نیز اضافه نمایند زعفران و زنجبیل و دار چینی
از هر یک دو درم سنبل خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط بغداد تخم کرفس رومی دار فلفل جند بیدستر
مقدونس وج از هر یک هشت درم سلیخه فلفل سفید
تخم زردک دشتی سیر بری اکلیل الملک حنظل از هر یک
هفده درم سنبل رومی تخم کرفس کوهی گزادیه بری بادیان
گل سرخ پونه دشتی از هر یک پنج درم افیون اگر
دوقو ابابیل به مرّباجوز بواسیر دون از هر یک سه درم
هوفاریقون پنج ادخرستره سقنقور یعنی سقنقور خشکیه الثعلب
از هر یک چهار درم کوفته و بیخته همه را بهم مخلوط کنند
وبه تلمین عسل سرشته هر صباح یک درم از وی غلوله با کنند

ومدة

دفرو برند عسر البول یعنی دشوار آمدن چون از سردی مزاج بود
علامتش عدم تشنگی و بر جستن و سفیدی بول است هر که
بعسر بول گرفته دلیل ه بر سوء مزاج سرد باشد چه دلیل ه
بولش بشب دارد از راه علاج ه اگر بوده ازمنی بهد در احلیل ه
اگر بوده از منی بیشتر نشود نمک نیشابوری را بصورت
ختنه سنبذ تراشیده در احلیل یعنی در سوراخ ذکر گذارند
و دو دانگ حلتیت را که انگوزه گویند در نیم پیاله
شیر خر حل کرده نیم گرم رغبت نمایند و تا بناف در آب
نیم گرم نشینند یا آب نیم گرم زهار زنان مرز بار و قضیب
و خصیه ریزند و غذا آب مرغ جوان و آب نخود نیم
کوفته و شیره مغز کاجیره کنند و هر گاه که بول تقاضا

کنند برای حقنه تا بگشاید **حرقة البول** یعنی سوزش
خواه سببش کثرت سودا بود و خواه غیر آن . آن را که رسید
زر رنج سوزاک الم • بیند الی ارنب آن هر رقم
باید که خورد شیره خرفه و قند • هر روز قرص کاکنج
یک درم **صفت** قرص کاکنج مغز تخم خیار بادرنگ
و مغز بادام مقشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی
و کثیرا و خون سیاوشان و کندر در بالی رحب
کاکنج که عدد یک از بر ده کوبند هر یک ده درم
تخم کرفس ده درم افیون یک درم همه را کوفته و بیخته
با آب بادیان سرشته و قرصها کنند هر از ده درم
از نیم پیاله شیره خرفه که بده مثقال قند سفید شیرین کرده
باشند حل کرده میل فرمایند و غذا ماش مقشر

[illegible]

والاگر ا کشنیز تر و شیره خشخاش خورند **سلسل بول** یعنی بی
اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه بود **علامت**
عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش است **علاج** چون زر
سلسل بول ز کندر رو درم • و زنجبیل برابر ایشان نه افزون
و نه کم • سا یا دانقبند سوده آتش میل کنی • آسوده شوی
رسی بصحت از غم • غذا کباب قلیه خشک با بریان
البول فی الفراش یعنی بول کردن در جامه خواب چون از سستی
عضو مثانه بواسطه غلبه رطوبت بود **علامت** سردی زبان
و بی تشنگی قاروره است **علاج** در خواب کنی چه بول آن به
که مدام پرهیز کنی ز کثرت میل طعام و زنجبیل داد حوزی ازار
شعث دائم از صبح و دانگ دیگر که شام **صفت**
ابن شعثا لد علاج زهیر لدت **ربانجلیس** که عبارت

که عبارت از آب خوردن و بول کردن از حد گذشتن است
همرض لسوس بیشتر دب لست رتق و معالجت لسوسی
مطعوم منه ای برده ی علاج مرض والم • کرانده العلیم
حکمت عالم • فرماگه صاحب دیابیطس را • باقلیه لدد
رهند رب حصرم • حصرم غوره است و ریش
بدستور رب ریواج کنند وصفت آن از علاج
قرصه المهث نه مذکور شد بول الدم یعنی خون
آمدن بطریق بول چون از ضعف جگر باشد علامت
مایل بودن برقت است رباعی باشد چه ز ضعف
جگرش بول الدم • ضعف تو دران زیاده گردد هر دم
گر شربت زرک دهد خود ده خوری • قوت شوذت فرون

منضج سرکم

۲ خوشه زرک
مرض کردد کم علاج امراضیکه خاصه بمردانست قند سفید نیم من زرک
آب بجوش نشد تا بقوام آید شربت ازم رب زرک
که صفتش از علاج استسقال گذشت اخذ باید شما آب
زرک تازه یکمن قند سفید نیمن آب بجوش نشند
تا بلیمه آید صاف کنند و نیمن قند سفید را آن
حل کنند و بجوش نشند تا بقوام آید علاج امراضیکه
که خاصه بمردان است ضعف الباه یعنی نقصان
شهوت در صحبت چون از سردی آلات منی
باشد علامتش دشواری خروج منی است رباعی
باشی چه ز ضعف باه الخسته مدام • کارت نرسد
بوقت صحبت بتمام • هرگاه که خواهرت اشته بود طعام
نغز سر عصفور خور و بیضه حمام گرسنه الاحتلام یعنی بسیار
انزال در خواب تولد این مرض از فسردگی منی است

رباعی در کثرت جماع خواهی چه طعام • با زیره و زنجبیل
جو فرخ حمام • از یابس و حار مسکن هر دم • وز بارد
در طب مخنث باش مدام • فرخ حمام کبوتر بچه است
و حار یابس مثل زنجبیل و بارد رطب لفظی حرفه ابنه
که او در علت مشایخ گویند علاجش معلوم است
رباعی اعلت ابنه در خصلت معلوم • محمود نبود علاجش
امرد مذموم • گر یکدو سه بار حب صبر بنهد • موجود شود
صحت و علت معدوم صفت حب بزرگ صبر سقوطری
یکدرم تربد حب النیل نیمون از هر یک نیم درم شحم
حنظل نمک مقل ازرق کتیره از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند
و بسرشند و نیم درم غاریقون بموینه نیز اگر زنند اضافه

نموده

نموده با آب کرفس خمیر کنند حبها ساخته در عسل گداخته
یا چیزی که مشابه آن باشد غلطانیده فرو برند و غذا آب
نخود نیم کوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و اسفناج
خورند صفت عدلرطی علتی که چون صاحبش مجامعت
کند غایطش بوقت انزال دفع شود حدوث
این علت از سستی مقعد است رباعی هر کس که از این عدلرطی
گردد مفهوم • برلوح بیان کنم علاجش مرقوم • ملسوری کنی چو
نارویش بهر شیاف • مرجوح شود صحت و علت مذموم
کیفیت استعمال نارو بطریق شیاف بکوبند و به
بیزند و شربت حب الآس که صفتش در علاج گذشت
خمیر کنند و شیاف ساخته بردارند غذااش سماق خورند

که بباد فتق بر زبان عوام مشهور است رباعی بر ناتجب باد
نز ز عقل است حرام ۰ قبال بر جیات حتی الحمام ۰ تا
علت مذکور زیارت نشود ۰ باید بر فاره لتنبش دقت
قیام مرجی جرّیرا گویند که عصفور الحرارت و رطوبت
نرم کرد انذ چون آب گرم و غیره اگر اطفال را علت
گردد ریشم را ضماد کنند مفید است ورم الخصیه
یعنی آماس خصیه علامتش درد و موی سرخی آماس
در صفراوی نوع دیگر باید که خصیه را در پیاله روغن
گاو گذارد و روغن شیر گرم باشد چون سرد می‌شده باشد
باز گرم میکرده باشند منضج و مسهل صفرا و در علاج صداع
صفراوی گذشت بیت در خصیه چه ز صفرا چه ز بلغم گشت

ورم

ورم ۰ باید که خوردن منضج و مسهل هم بسیاری خون
اگر بود موجب آن فصد طلب کن که کنند خوت
کم قرحة القضیب یعنی ریش ذکر بیت از قرحه لیکه بزرگر
دید الم ۰ گر ز آنکه بود در اصناف ورم ۰ فرمان کنند
زمرتک و سرکه و موم ۰ و زر روغن گل ز حب الرمان مرهم
صفت مرهم مذکور موم کافوری یکمثقال و نیم زرنفت
مثقال روغن که صفتش در قرحه یعنی آماسنه شد
و سه مثقال آب سرکه حل کنند و حب الرمان مقلو
یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مرداسنگ
از هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند تا مرهم
شود ۰ معظمات الذکر یعنی چیزهایی که ذکر را بزرگ میکرداند
چون رفت هی بزرگ از هر عظم ۰ گردد عظمش پدید

بپیچد والم در زفت بسر نشود بعد طلاء میجوی علق را د
هر طین را هم طریق اختبار کردن زفت بر دیگر
آنست که زفت را بقدر حاجت بگیرد و بکار د
گرم کرده بر روی کرباس آب نارسیده تنک سازند
و نیم گرم طلا سازند و بگذارند که سرد شود و بچسبد پس
بعنف بردارند و باز نیم گرم طلا کنند و همچنین هر روز
ده نوبت طلا کنند و بردارند تا وقتیکه عظم پدیدا
کنند و طریق طلا کردن علق یعنی زلو و سلوک نیز
گویند و هر طین که کرم و سرخست که در میان آب کنار
جوی پیدا شود با آب پاک بشویند و در سایه خشک
نموده بکوبند و بیزند و بروغن کنجد سرشته صبح و شام طلا کنند

تا وقتیکه

تا وقتیکه عظم پدید آید علاج امراض که در خصوصیت
زنان کثرت الطمث یعنی بسیار آمدن حیض چون از غلبه
خون بود علامت سرخی چشم و پری رگهاست و چون
از رقت خون باشد سرعت خروج دم و مائی بودن
وی سبزردی علاج در کثرت طمث چون بود حمره عین
چیزی بخورد چه فصد رگ دست نمایند تا رقت دم مغلظش کند
بسیار بود بسیل دم دیگر در شتین شد یعنی و قدری لسان
ادرار به بندند و فصد کنند و مغلظه یعنی چیزیکه ماده
غلیظ کنند چون هریسه و گوشت گاو احتباس
طمث یعنی بسته شدن خون حیض چون از سده بود
که سببش بلغم غلیظ باشد علامتش سستی اعضا در جستن

نبض و بسیاری قاروره است **شو** چون حیض شوریده
را افراد سمن ، باید که کمی بجوع تهذیب بدن . از سده اگر
بود پی تفتیحش سده زمفتحات از سر و علل **سمن** فربهی است
و تهذیبی لاغر کردن و مفتح خربکه دفع کنند ماده را که سبب سده باشد
چون گرفتن و درمان **رتق** یعنی پرده که بر دهان فرج حادث گردد
در بالغ جماع شوهر **شو** هر که که رتق با توان گذرانیدن ، مردش هنوز اند
که شوهر صحبت زن . میداند که علاج او بجز زبرید حالیم حملش نبود
هیچ بغیر از آهن . یعنی است کاری ~~ساختن~~ باید کرد **تنوء** یعنی
پیش آمدن رحم از علامت وی آن است که در ناف عظیم در عانه و مقعد
دل یابد و گاه عارض گردد و ... هر زن که
تنوء رحمش گشت عیان . باشد چون رطوبت رحم باعث آن
از بهر ازاله ... بر دو سه بار . مثلش ... غالیه عام زنان

نفث غالیه

نفث غالیه در علاج خفقان گذشت **رجا** یعنی عشیه
که حرکتش مشابه زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی دوران حیض
و بعضی رجا را هوسک خوانند چون از باد غلیظ بود
علامتش انتفاع نفر ... **رباعی** از باد غلیظ
گر رجا گشت عیان ، نومید مباش بشنو این سر نهان ... ورزش
بهر که در کش با حصول ، یعنی ... از مرض با ... **غت** باد اول حصول
در علاج ریح المثانه گذشت **اختناق** رحم که چون صرع بهر چند
وقت عارض گردد دارویی ... است بهر چون از
حبس منی باشد علامتش ... از سیلان رطوبت
رحم در وقت ظهور علت است فرق میان این علت و صرع
آن است که در این علت عقل یکبار زایل نشود و کف بر دهان نیاید

زیرا چه شد از حبس منی در زهدان • رنجی رنج خورد و رود بهم خیزد آن
دور از پا جماع در یکه دگاه • مردی باید قوی دیر روز و جوان **ریح الرحم**
یعنی باد زهدان علامتش درد زیر ناف و منتشر شدن آن از جر باد
بادناک چون عدس و لوبیا **ریاح** از بار رحم چه مضطرب گردد
زن • از انکه زگر رباه لرزین دیمن • باید که بشکل غنچه ترتیب
کنند • پرزیکه چه بادیان بود از کشنده **صفت** پرزیکه باد رحم را
دفع کند افتیمون و تخم کرفس و سداب و صعتر بالسویه
کوفته و بیخته بعسل بسرشند و پرزیکه بیخته یک بار از
حکة الرحم یعنی خاریدن زهدان چون از صفرا بود علامتش گرمی
رحم باشد بر علامات غلبه صفرات **ایضا** هرکه
بسیار صفرا زن • خارد رحم زن بکر قوت زن

وانگاه بقدر

وانگاه بقدر قوتش مسهل ده تا بار زهد دلش الصحت آخرن
بواسیر الرحم که دانه چند بود بر کنار زهدان **شو** کرد چه
بواسیر رحم عارض زن • دردم بی فصد او طلب کن ازان
وانکه زنی دهن دهان رحمش • میکش زلوب خوخ و مشمش ادغن
دهن بفتح دال بی نقطه مالیدن روغن است و لبوب
جمع لب است و لب مغز و خوخ شفتالو و مشمش زردالو
شقاق الرحم یعنی شق شدن زهدان علامتش درد و ریمی
و خون آلود شدن ذکر در وقت مباشرت است
زنرا بر رحم شقاق گردد چه عیان • بسپید البیکه در بباید بهبان
سود و نشا داد زلیمن از راه دوا • لیکن نشنه زقالقش عنبر
زبان **صفت** بلین که شقاق رحم را سود دهند نور بنفشه

تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک پنج درم همه را در یک
پاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند
و بده مثقال ترنجبین شیرین کرده نیم گرم بیاشامند
و غذا اگر اسفیناج با پیه گوسپند یا پیه بط کنند
قرحة الرحم یعنی ریش زهدان علامتش درد و خروج ریم
و زرداب است. رباعی: از ریش رحم زنی که آید نقصان
زان پیش که از تنش رود تاب و توان، چون پاک شود
از پیش فرزجه ساز. از کندر و گلنار و قشور الرمان
ترتیب فرزجه مذکوره کندر در یابی از دو مثقال
گلنار و قشور الرمان یعنی پوست انار از هر یک سه
مثقال همه را بکوبند و بیزند و با آب سرشته فرزجه

سازند

سازند و در میان پشم پیچیده در فرج نهند. ریح الرحم
یعنی آماس زهدان علامتش در اقسام عسر البول است
و درد و موی تب و سرخی قاروره و در صفراوی تب تیز و شدت
درد و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی صلابت. شعر: آماس رحم اگر ز خون
گشت عیان، فصد ساقین همان زمان نافع دان، و آن ز
خلط دیگر آید اسهالش نافع باشد اگر رهی واقع آن، صاحب زن را
کلاه است از جانب اندرون. ضعف دافعه ممسکه که چون زن بردارد آلة
فرزندش شود. رباعی: گر انفحه بعد طهر بردارد زن، و آنگاه رسد
بمرد بر وجه حسن، چون از تن زن زهر دره یابد آن
نبود عجب اینکه از شود آبستن. انفحه بکسر همزه و فتح با پنیر مایه است
و طریق برداشتن آن آنست که در سایه خشک ساخته
بکوبند و بیزند و لعاب سرشته فرزجه کنند و بعد از آنکه از حیض
پاک شده باشد بردارد. زهره مرد او و نیز که چون زن بردارد

شایع آبستن شود رباعی در منع قبول حمل یک نکته ز من
بشنو که گران تر است از زر عدن • هر کس که بروشنه سازد
بر زن • هرگز نشود هیچکس آبستن • روش نفع را بالنقطه
سرگین است بیان ادویه که فرج را تنگ و خوشبو کند
گر سوده بزرورد برابر از زن • چون غنچه شود روبرگه آتش
تنگ دهن • در سبنی سوده بسا در ادوجلی بنهند • خوشبو
کند دیبا فه شک ختن ◦ طریق استعمال ادویه مذکوره
آنست یعنی برابر از تخم گل سه درم سنبل دو درم کوفته و بیخته
و صلایه کرده بعد از آن مینا را بگلاب یا آب تر کنند
بعد از آن آلوده ساخته در فرج بنهند بعد از آن ساعت اره
بیرون آورند علامت آنکه فرزند که در شکم است دختر است یا پسر
بشنو سخن الو یکجا صاحب فن ۵ در راه که زن بود آبستن

فرزند گرش نرینه باشد اول ۵ ظاهر گردد عظیم شدی ایمن
~~عظیم بزرگی و بعدی پستان است~~ و پستان راست در بیان
بعد یک شدن ایمن که نبه نشد بر زن حامله چون پسر خواهد بود
در بر خاستن دست راست بر زمین نهد و از جای که برخیزد
راست و آن نیز گفته اند که اگر منی از خصیه چپ مرد
بخصیه چپ زن به جانب رحم رود دختر خواهد بود
و اگر از خصیه راست مرد یک زن نزول کند مرد
بیابد که اوصاف نزدیک بزنان باشد و اگر از خصیه
چپ مرد بخصیه راست زن نزول کند زنی باشد
که اوصاف آن نزدیک بمردان باشد و اگر خصیه چپ مرد را
به بندند پسر خواهد بود و اگر راست را به بندند دختر را
رباعی گر گوش کنی سخنی بوجه احسن ۵ گویم تو بدین پسران آبستن

باید که بوقت حمل پرهیز کند ازرگ زدن و داروی
مسهل خوردن • تدبیر آنکه زن دشوار زاید شبر گرد بچه
بدست چپ زن آبستن • سنگیکه بی صبت باید آهن
نزدیک بوضع حمل اگر بسته دارد • فرزند بیاید زود از زن حزن
هم ز علاج آنکه زن دشوار زاید موی سر آدم در لین
حدبه • صاحبش را احدب خوانند چون از رطوبت مزلقه است
کننده بود علاجش گرانا عضاد مهری موضع علت است
شرای از حدبه قد تو خم همچو کمان • بر پشت تو قبضه از ورم
عیان • مالیدن قصب الذریره هر روز طلا • تا بتر بدادی توانیستان
قصب الذریره • نبات باریک است شبیه بچوب گندم دلیقمت
طلا کردن است که بکوبند و بپزند و بعد بسرشند و نیم گرم

بنهند

طلا کنند وجع الظهر یعنی درد پشت چون از بلغم باشد
علامتش ملمس انتفاخ گران است و چون از بار گران
برداشتن بود تقدم سبب شرح از بلغم اگر باشد وجع الظهر الصغار
باید که ایارج علیای اسهال آن • باشد چه زبرداشتن بار گران
العیدن روغن گلش نافع آن صفت روغن گل در علاج
قرحة الحلق گذشت وجع المفاصل یعنی درد بند با علامتش از سوی
و در صفراوی سرخی و در ادوی موضع او راست و در بلغمی و سوداوی سفیدی و سیاهی آن
شرح چون درد مفاصل قوی باشد از خون • خون کن از طریق
فصد از تن بیرون • و در خلط دیگر باعث آن عارضه شد
مجبور ز بهر تنقیه غاریقون طریق خشتار کردن غاریقون
غاریقون سپید همو بینه بزرگ زنبده گمقل النشهب بنفشه

سرشته غلولها کنند و در شربت مذکور غلطانند
و سحر فرو برند چون برزنگ بدو ساعت بگذرد دو درم اوی
سنای مکی خاصه پوست هلیله زرد از هر یک سه درم تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک دو درم همه را بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال
گلقند عسلی در آن حل کرده نیم گرم رغبت کنند و در سوداء البلغم سنای مکی
هلیله سیاه نیم کوفته پوست هلیله کابلی افتیمون زالته بسته از هر یک
سه درم مویز دانه بیرون کرده اسطوخودوس پرسیاوشان بادرنجبویه
شاهتره سورنجان نیم کوفته از هر یک دو درم آلوی بخارا
و عناب و سپستان از هر یک نوزده عدد همه را بجوشانند
و صاف کنند و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده و صاف نموده
دو درم روغن بادام اضافه نمایند و نیم گرم اختیار نمایند
صفت شربت بنفشه که در علاج ذات الریه گذشت

وصفت

وصفت گلقند عسلی در صداع بلغمی و صفت روغن بادام در
علاج خفقان جفاف الانف مذکور شد وجع الورک
یعنی درد سرین چون از غلبه خون بود علامتش گرمی موضع درد
و سرخی چشم و روی با سایر علامات غلبه بلغم است
شربتی که تعیین از بلغمیت در دسرون • حالت شده از درد
سرون دیگرگون • نافع بود از بهر تو طریفل خورده اگر
که دهی تقویت از غاریقون سنت طریفل خورد در حالات
کثرت و کیفیت و تقویت غاریقون است از میوه
پیز که زاهیده غلولها کنند و فرو برند غذا گردد آب
فرمایند و خورند رباعی از درد سرین آنکه گردید زبون
گر در نیش خون بود از حد بیرون • از راه مداوای تو صحت
یابد • گردی چه بفصد صافنش راه عون • مخ صافی در

درعلاج ورم الرحم به تحریر پیوست عرق النسا یعنی درد رگی
که او را رگ الحبل خوانند وقتی نیز گویند شعر از
درد آن کسیکه گرفتار بود ، تا دهندش علاج گردد افزون
خلطیکه سبب شده است این عارضه را باید که گلی از
بدن او بیرون درعلاج الورک در دبله دهند بار انگشت
باری صدوقت ابیض هشتری ازانکه حاره رطبه است شعر
ای انکه بقوت کنم راه نبون باشد که ازین درطه
ببری راه برون ، تمیکن ورک مبرن مسهلی میخور
اگرکه صفرا بود و بلغم و خون داء الفیل یعنی بیماریکه ساق
پای را چون پای فیل بزرگ کند علامتش از بلغم
عدم حرارت و در سوداوی حرارت باشد

ورمی

ودواء فیلی علامت محزون ، هردم غلط های تو گردیده محزون
خون ازین خود بفصد بیرون مکن ، در خلط غلیظ پای
عیان در دوش دوالی یعنی علتیکه رگهای پای قوی گردد
و بروی گره گره ظاهر شود ، و چون از خون و سوداوی باشد
علامتش سرخی رنگ میل بسیاهی و چون از بلغمی بود
سفیدی رنگ مایل بسرخی رباعی گردد چه دل تو از ید
محزون ، زان پس که رهی بفصد از کثرت خون
گاهی یعنی دگه بطریق اسهال ، میکن زبدن بلغم و سودای
برون حمیات یعنی تبهاییکه حمی یوم و سونوخس گویند
یعنی تب یکروزه و تبی که از غلیان خون باشد

علامت حمی یوم که از غم حادث گردد وقوعش از
غم مفرط است و علامت سونوخس تب دایمی و
سرخی چشم و درد و عدم بول رباعی از غم تب
یوم بیت چه امید حزین ه شادی طلب و بیابش زنهار
غمین ه دانم که پدید گردد ست سونوخس ه رگ
زن که علاجی نبود بهتر از آن حمی مطبقه یعنی تبی که از
عفونت خون بود علامتش تب دایمی و سرخی
رنگ و گرانی اعضا و بدبویی بول است رباعی ای از تب
مطبقه دلت گشته غمین ه لاغر دم از رخ و جبین
تو ببین ه باید زدنت رگ باسلیق خوردن ه

تا روز سیم که رسم و عادت شده این صفت یعنی که
در تب مطبقه موافق بود تمر هندی و آلو بخارا و گشنه
ترش از هر یک پانزده مثقال عناب و سپستان
از هر یک سی عدد شب در آب کرده صباح آن را
بپاشند و غذا ماش مقشر و آلو و کشنیز تر و
آب تمر هندی خورند غب یعنی تب صفراوی خواه لازم
باشد یعنی دایمی و خواه دایر یعنی یک روز باشد
یک روز نباشد علامتش تشنگی مفرط و درد سر و بحرانها
و زردی قاروره است شعر از تب دل خسته است گردد طبیعت
چه غمین ه بنوش سکنجبین و بعدش قی بین ه ادرار اول
قبض بود ه از حقنه مثبت باید تبین صفت سکنجبین
در ورم الطحال مذکور شد صفت حقنه که در ابتدای

عنب سنا سبست بنفشه خطمی خبازی نیلوفر
عنب الثعلب از هر یک بیست عدد مغز کاجیره
نیم کوفته ده درم همه را در یک کاسه آب جوشانند
تا نیمه آید صاف کنند دقره قروت پنج مثقال ترنجبین
بیست مثقال در آب آن حل کرده و صاف نموده
ده درم روغن گاو اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند
بغذا ماش مقشر دالکرا وکدو و گشنیز تر با آب تمرهندی
خورند در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم باشد اگر دائم
تب مسهلی مخورند صفت مسهلی که در غب مزد
مجربست بهترین مسهلاتست تمرهندی سی مثقال
بنفشه ده مثقال عناب بیست عدد شب در آب گرم اندازند

صبح صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت و ده مثقال
تخم فلوس در آب آن حل نموده و صاف کرده
یک مثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول
گذشت ضم ساخته میل کنند و اگر غب غیر خالص
باشد علامتش آنست که از دوازده ساعت نوبتش
تجاوز نماید پنج مثقال سنای مکی خاصه جوشانیده و صاف
کرده اضافه نموده غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ جوان
و ماش مقشر و گشنیز باقی خورند حمی بلغمی نوبتی که
از بلغم بود خواه لازم یعنی دائمی بود و خواه نایبه یعنی
آن علامتش بزرگی نبض و بیرنگی قاروره و کمی
اعضاست تشنگی و کثرت خواب شرابی از آب
بلغمی زایل کننده تعفن ه گردیده علت کمان در دل ه

عنب منا سبست بنفشه خطمی خبازی نیلوفر
عنب الثعلب از هر یک بیست عدد مغز کاچیره
نیم کوفته ده درم همه را در یک کاسه آب جوش بنهند
تا نیمه آید صاف کنند و قرص [illegible] پنج مثقال ترنجبین
بیست مثقال در آب آن حل کرده و صاف نموده
ده درم روغن کاو اضافه نموده نیم گرم حقنه کنند
بعد از آن ماش مقشر و اگر کدو و کشنیز تر با آب تمرهندی
خورند در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم باشد اگر دائم
تب سهل نمودن ضعف و [illegible] که در عنب [illegible]
مجربات بهترین مسهلات است تمرهندی سی مثقال
بنفشه ده مثقال عناب بیست عدد شب آب گرم انداخته

بنفشه
و صاف

رسم صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت و ده مثقال
تخم فلوس در آب آن حل نموده و صاف کرده
یک مثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول
گذشت ضم ریخته میل کنند و اگر غب غیر خالص
باشد علامت آن است که از دوازده ساعت نوبتش
تجاوز نماید پنج مثقال سنای مکی خاصه جوشانیده و صاف
کرده اضافه نموده غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ جوان
و ماش مقشر و کشنیز با [illegible] خورند حمی بلغمی نوبتی که
از بلغم بود خواه لازم یعنی دائمی بود و خواه نایبه یعنی
هر روز علامتش نرمی نبض و سفیدی قاروره و گرانی
اعضا و قلت تشنگی و کثرت خواب شراب [illegible]
بلغمی رقت گشته عفونه گردیده علامت [illegible] در [illegible]



و دیده ترین . نافع بود شربت سکنجبین بسیاری . کرم ملکی
شربت فستقی صفت شربت فستقی فستقی
چهار درم تخم کرفس سه درم سلیخه نیم کوفته ده درم همه را
در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند
و بعد ده مثقال قند سفید صاف کرده با شیره
دیگر جوشانند تا بقوام آید و از این شربت هر صباح
پنج مثقال از شربت سکنجبین که صفتش در عقب
گذشت پنج مثقال در هفت قاشق آب حل نموده
میل نمایند غذا آب نخود نیم کوفته و ماش مقشر
زرشک و فلفل و اسفاناج کنند و اگر خوف ضعف باشد
مرغ جوان اضافه نمایند و بعد از نضج ماده مسهل
مناسب صفت مسهلیکه حمی بلغمی را نافع بود سنای

پنج مثقال

یک پنج مثقال بسفایج و تخم کاسنی نیم کوفته پرسیاوشان
زیره بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال زرک سه مثقال سپستان
سی عدد همه را کوفته در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید کم آید
صاف کنند و ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال
در آب آن حل کرده و صاف نموده و نیم مثقال غاریقون و مویز
که در آن بیده و یک مثقال روغن بادام ضم ساخته نیم گرم بیاشامند
حمی سوداوی یعنی تبی که از سودا باشد خواه ربع لازم و خواه غیر آن
یعنی دائمی و دائر که در روز بگیرد و روز سیم بگیرد و خواه مخمس که سه روز
بگیرد و روز چهارم بگیرد و خواه مسدس که چهار روز بگیرد و پنجم بگیرد
و خواه مسبع که پنج روز بگیرد و روز ششم بگیرد علامات تحلل نبض
و تیرگی بول و گرانی اعضا و فکر فاسد است شربت سوا اما اگر تب روز
از گاوزبان . در قنینه و گل بنفشه شربت جوشان . هر روز یک
قاشق از آن اندر آب . حل کنن و بنوشند تخم ریحان؛

صفت شربت مذکور کاوزبان کوهی و بنفشه لکور از هر
یک پنجمثقال در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید
صاف کنند و هشت مثقال قند سفید صاف کرده
اینها را دیگر جوشانند تا بقوام آید هر صباح یک قاشق آب
حل نموده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب ضم ساخته میل
نمایند بباید دانست که ماده حمی سوداوی اگر دموی بود فصد
باید کرد و اگر صفراوی یا غیر آن بود مسهلیکه مناسب آن بود
باید داد صفت مسهلی که مناسب آن باشد در حمی سوداوی
ره هضید بود خواه از سودا محترق از سودا بود خواه غیر آن
سنای مکی خالص پنجمثقال بسفایج نیم کوفته و کاوزبان و بر سیاوشان
و بادیان و شاهتره و تخم کاسنی از هر یک دو مثقال عناب
بیست عدد آلوی بخارا ده عدد همه را در یک پیاله آب جوش سازند

تا بنیمه

تا بنیمه آید صاف کنند و چهارده مثقال شیرخشت و ده
مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده
و نیم مثقال غاریقون بیز کرده نهند و یک مثقال روغن بادام
که صفتش در غب گذشت اضافه نموده نیم گرم رغبت
نمایند و غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ جوان و ماش
مقشر و دارچینی و اسفناج کنند حمی دق یعنی تب دق
علامت تب نرم دائمی و مجلی و باریکی نبض و بیاض رنگ قاروره
و برافروختن رخساره بعد از غذاست اسبابها از آنکه
بدل رود زود تب و توان ه میده ریا علاج
ان تا بتوان ه قرص کافور و شیره خرفه و قند ه آب جو
و ماش و عدس و مرغ جوان صفت قرص کافور مغز کدو
مغز تخم خیار و خربزه و مغز تخم بهی هر یک پنجدرم

گل سرخ درنب سوس وطباشیر هریک سه درم صمغ
عربی صندل سفید دانشسته هریک ده درم باریان
وکافور از هریک دری همه را بکوبند وبیزند وبلعاب اسبغول
سرشته قرصها سازند وهر صباح یکمثقال از نیم پیاله
شیره خرفه که بقند سفید شیرین کرده باشند حل نموده
علاج امراضی که بر ظاهر عضا پدید آید از اماسها وجوششها
ودیگران اورام یعنی اماسهاء عضوت چه ورم کنند
چه پشت وپهلوه چه دست وچه پا وچه گوش وچه روده
اگر ماده خون بود رگ خون بگشا ، ور خلط دیگر بود پیش مسهل بخورد
فلغمونی که اماسی بود از غایت سرخی علامت
تیز وتیزک زدن شعر ازاله نموده فلغمونیش روه باید که

تمت

به حقنه آورد طبیخ فروه از اشربه اش وهی شراب نارنج
وز اغذیه اش آش جو وماش که وصفت شراب نارنج
در صداع صفراوی مذکور شد حمره یعنی سرخ باد
علامت سرخی که چون انگشت بر وی نهند مایل شود
بزردی وچون بردارند باز سرخ شود رباعی حمره چه شود
عارض کس مسهل چوده تا پاک شود ز خلط صفرا پس از آن
در شام وصباحش پی تعدیل مزاجه شربت ز
سکنجبین لیمو دانه که وصفت شربت سکنجبین در حمی بلغمی
مذکور شد کیفیت گرفتن این آب که دانه است
که کدو در خمیر گرفته زیر آتش برند تا بپزد بعد بیرون آرند
آبی که از آن چکیده باشد بگیرند ورم ریحی یعنی اماسیکه از باد بود

علامت انتفاخ باد اروغ و خروج ریحست علاج ریحی چه بود
ورم انتفاخی مدة ٥ گردد نشود به تازه‌گی بالا کرده شد ملطف و
زبهر تحلیل ٥ خاکستر گرم کرده بروی می نه ٥ انتفاخ چیزی را گویند
که اندرون باد تولد کنند چون لوبیا و ملطف چیزی را گویند
که ماده را رقیق گرداند چون زوفا ورم رخو یعنی آماس نرم
تولد این علت از بلغم رقیق است علاج چون باد ورم
رخوه بشود همچنانه ٥ به زان نبود که قی کنی مستانه ٥ و انجا
طلا کنی از خل نطرون ٥ ممزوج با آب مورد یا دولانه
صفت طلای نطرون بوره نطرون یعنی بوره ارمنی پنج مثقال بکوبند
و بیزند و به دو چندان آب سرکه و آب مورد یا دولانه و قدری
عسل سرشته نیم گرم طلا کنند خنازیر که آماسی بود

خورد

خورد در محل مرکب عضا و بگوشت چسبیده و حدوث این مرض
از ابتدای قصور هضمست علاج هر کسی که گرفتار خنازیر شده
در ماندهٔ این مرض به تقدیر شده ٥ چون کرده ضماد و بلغم و خطمی
و زرفت ٥ کارش به ره علاج تدبیر شده صفت ضماد
بذرکتان بلغم دو مثقال گل خطمی یک مثقال بکوبند و بیزند
و زرفت ده درم بگدازند و همه را بهم برسرشته طلا کنند
سلعه آماسی بود بشکل حب زیرا که ماده باشد که منعقد را
خربزه شود تولد این علت از بلغم غلیظ است علاج
هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده ٥ در دایره خسته دلان
جا کرده ٥ چون ادویه معینه کرده طلا ٥ آورده بکف آنچه
تمنا کرده صفت ادویه معینه و طلاکردن آن آهک آب

نارسیده دو توقال مس از هر یک دو مثقال زرنیخ و بوره
ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و بیزند و به ده مثقال روغن
گل که صفت آن در روح الطهر معلوم شد بسرشته نیم گرم
طلا کنند غده که اماسی بود شبیه بسلعه اما منعقد از فضله
ازانکه نشود شعر غده که بود در شکل و شبیه چون عارض شود
چه جا اهل چه نقیه باید که ببندی بالای او اسرب
بر موضع آن بقول اهل تشبیه سرطان که اماسی بود گرد بشکل مایل
بسبزی و سیاهی و حوالی آن رگها برخاسته و ممتلی باشد
رنج سرطان لیکه پیدا کرده اندر غمش کیان در دل جا کرده
دفعش بتوان و لا مداوی نمود در تنقیه سعی کرده و بنا کرده
تا ببرد تنقیه بمعدی از تزاید است جذام که آن

سرطان

سرطان جمیع اعضا کبینه علامت سرخی رنگ مایل بسیاهی است
و بسیار را تنگی نفس و گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و بسته
شدن بینی و ظهور غدها در اعضا شعر آن را که بود
رنج جذام از که دمه باشد غرضش گرین مرض گردد به
باشد چه علامت فرونی رمش بگشای رگ
طبیخ افتیمون رگ صفت طبیخ افتیمون سنای مکی
هفت درم پوست هلیله کابلی پنج درم بسفایج
نیم کوفته بنفشه بادیان پرسیاوشان تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک سه درم عناب سپستان
هر یک بیست دانه آلوی بخارا پنج عدد همه را در یک کاسه
آب جوشانند تا نیمه گردد آنرا صاف کنند و پنج درم

فتیمون در خریطه کرده در آب آن بمالند تا مزه
جوز باز دهد پس بیست مثقال ترنجبین سفید و ده مثقال
مغز فلوس در آب ان حل کرده و صاف نموده یک مثقال
روغن بادام اضافه کنند و نیم گرم میل نمایند غذا
آب نخود نیم کوفته و گوشت ماکیان فربه و دارچینی در عقر ان
و هفتاج کنند جمره بکیم یعنی آتشک علامت وی آن
بود که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی گوشت فرو
و چون خشک شود داغهای سیاه بماند • از جمره
تن تو گر شود فرسوده • بشنو که ابو علی حسین فرموده
باید که طلا کنی ز بعد مسهل • ممنوع بسر که عفص سوده
نمله یعنی جوششهای ریزه که با خارش و سوزش بود حدوث

ترشحی

این علت از صفرای حریف لطیف است ای
تن ز نبرو ز نمله است فرسوده تسکینش تو دهیدم ازان
افزوده صفرا چه برون کنی به مسهل ز بدن سوده کنند
و شوی از ان اسوده نقاط که جوششی بود بر اب شبیه بانکه
از آتش سوخته بود حدوث این مرض از تصعد مائیه و محتبس
شدن در تحت جلد است شعر گردد ز نقاط چون
تنت فرسوده رگ زن که از آن زیان نشوی اسوده بسیار
شکاف یک بکش را ببرد بیاش روانی انزروت
سوده شری که آن را الم گویند چون از غلبه خون بود
علامت سرخی رنگ است شعر بگشته دل تو از الم ازرده
ازرد گیت از دم طغیان کرده باشد که لصحبت به بلغم

چه لکن بگشاده رگ خود و بلیتین خورده صفت ملینی که
سری و جمیع مرض های دموی را نافع بود عناب
و سپستان از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم
کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر هر یک سه درم همه را از یک
پیاله و نیم آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند
و چهارده مثقال ترنجبین اعلای سفید در آب حل کرده و
نموده نیم گرم بیاشامند غذا عدس مقشر و اگر اد شیر تر
قی تمر هندی کنند و بعد از فصد و بلیتین طلی هر شب لیمو
یا غوره یا سرکه بیست مثقال به پنج مثقال روغن
گل که صفتش در وجع الظهر گذشت یا روغن کنجد و قدری گلاب
آمیخته نیم گرم مالیده و صباح بحمام روند خصف یعنی جوششهای

سرخ ریزه

سرخ ریزه که عضو را بگزد چنانکه گویا که سوزن میزنند
حدوث این علت از بخار غلیظ تیز است شری از آنکه
خصف بود چه از وی پیش و دیده شود باید که بحمام رود و بیکه دو گاه
در خارج حمام رسد فایده آن شود از غسل آب سرد انشاء الله
بنات اللیل یعنی جوششهای خرد که با خارش بود و شبهای سرد
بواسطه بسته شدن مسام عارض شود علاج چون عارضه
بنات لیلت ناگاه آید بظهور دارو مسهل خواهد
و بعد بجلاب و سرکه روغن گل میمالد و دقیق باقلا
که دو گاه صفت ترتیب ادویه مذکوره آرد باقلا پانزده
مثقال گلاب پنج مثقال روغن گل دو مثقال سرکه قدری
همه را بهم آمیخته نیم گرم بمالند سعفه یعنی جوششی که اکثر
بر سر پدید آید و از وی ریمی ظاهر شود هر چند غسل دهند باشد

که رقیق تر بود و گاه باشد که خشک باشد و قسم را که از
دی ریم ظاهر شود شیرپنج گویند   از علت متعفنات
توثیا یعنی گربون چون از آنکه رقیق بود علامت زرد است
ای آنکه تو ز توثیا خلاصی جسته ه خسته تن خویش را ز علت
رسته ه از خردل و خل ضماد مکن که شود ه در باغ امل نهال
صحت رسته صفت ضماد مذکور خردل نیم مثقال بکوبند
و بپزند و با آب سرکه سرشته ضماد کنند و آن ضماد
وقتی باید نمود که گربون غایر یعنی بگوشت فرو رفته باشد
احتیاج بآن بود که جراحت کنند و اما هرگاه که غایر نباشد
گوگرد کوفته و بیخته سیماب بکرباس رویه گذرانیده از
هر یک ده مثقال با روغن گاو خالص در روغن کرده بپیه بز که
بآب شسته باشند از هر یک نیم مثقال همه را بهم آمیخته
کف مال کنند

کف مال کنند تا سیماب کشته شده بخش نماید و هر روز یک
بخش در آب گرم یا پیش آتش بمالند و صبر کنند پس
بآب نیم گرم در حمام یا خارج حمام بشویند و این از رو جرب
و خارش عضو مفید است جرب یعنی گر خواه خشک
و خواه تر باشد گردی چه از زحمت جرب دل خسته
باید که بحمام روی پیوسته ه سر رشته صحت ز کف
خود مطلب ه پیوند تو از مباشرت بگسسته
علاج جرب لاغر را نا شده چونکه از جرب دل خسته
خور رست زیب شهتوج پیوسته ه اخراج مواد کرده در پی طلا
گوگرد و قرنوت و روغن گلبند جسته صفت طلا مذکور قرنوت
کوفته و بیخته که از زنگ هر دو عت در آب گرم لگد باشند

دست مالیده تا همچون مرهم شود یا جز بهتریش درو

سرکه سی مثقال لوگرد زرد کوفته ریخته ده مثقال بهم را

آمیخته در شب تنگش را بمالند و بهر صباح بحمام روند

و یا فاتح حمام سبوس گندم و سرکه مالیده با آب نیم گرم

بشویند **حکة الاعضاء** من غیر جرب یعنی خارش اعضا

پا گر بود در **رجب** از خارش اعضا چه شوی رنجسته تشویش

رسد تورا ازان پیوسته پرهیز کن از مولدات صفرا

چون شهد و شراب حلو مغز پسته **در علاج** خارش اعضا

با زحمت گرای درین منزلگه خارش عضات

تورا پیکرو که از مسهل پر بپا حمام مدام بزنی در طلا بری کی ایمن

صحت ره و بگذار از لعاب مسهل هر شب آب لیمو را

نحوه

غوزه یا سرکه بروغن گل یا کنجد و قدری گلاب [illegible] درشیرا

بدلورشه آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند

ثؤلول یعنی زخ تولد این علت از ماده غلیظ بلغمی یا

سوداوی یا مرکب از هر دو است **باید** در علت ثؤلول

شنو مسئله داری پی فهم آن اگر حوصله ساری چه فتیله

بهر داغش روش ده سام مرض تورا بود مشغله

داحس یعنی گرد مه دانوری بود بر زینک ناخن که پای باشد

بسرخی دردی عظیم لیکن شدت **بیت** در گردمه است بیان کنم

طلا

قاعده کز هر شفا تورا بود فایده ببلشا رگه مسهل خور پیاز

از سرکه و افیون که بری فایده **دبل** که دبلی مشهور است

بدترین انواعش که غور بیشتر داشته باشد **پیه** دبل

اثرت غنچه صفت گشاده ٭ دلتنگی تو در دلم نهاده
تضمید کن از خردل و انجیر و مویز ٭ گر قصد مرض زهی شوی آزاده
صفت ضماد مذکور ٭ انجیر تر خشک جوشانیده ده ده
عدد مویز دانه بیرون کرده مغز مثقال بکوبند تا چون
مرهم شود سه مثقال خردل کوفته و بیخته اضافه نمایند و نیم
گرم ضماد کنند خراج که اماسی بود که در داخلش موضعی
بود که بجانب مواد از ریخته باشد شعر هر کسی که
خراج او را گشاده ٭ در راه مرض داد او داده ٭ باید
که کنند ضماد انجیر بود ٭ از خوردن تلخ و تیز بار استاده
صفت ضماد مذکور انجیر تر یا خشک جوشانیده بقدر حاجت
بکوبند تا چون مرهم شود نیم گرم ضماد کنند دبیله که

اماسی

اماسی بود شبیه بخراج الا آنکه گرم نباشد ٭ باشی چو
زد بیله چون برون استاده ٭ از درد عنان صبر از کف داده
تضمید کن از بوره و صابون و عسل ٭ گر زانکه کند کوش
بیش استاده صفت ضماد مذکور بوره و صابون هر یک
چهار مثقال بکوبند و بپزند و ده مثقال عسل سرشته نیم گرم
ضماد کنند آکله یعنی جراحتی که عضو را بخورد شعر از آکله
هر آنکه ناتوان گردید ٭ هر لحظه ز افزودنش ترسیده
باید که گل ارمنی و سرکه مدام ٭ بر گرد جراحتش بود مالیده
طاعون یعنی اماس سیاه یا خاکستری رنگ یا زرد یا سرخ
که در پس گوش یا زیر بغل یا کش ران حادث گردد شعر طاعون
چو شود عارضه ات ای غمخواره ٭ حیرت ز دل خسته شود آواره

خواهی که شود بر تو در صحت باز . بشکاف که عزا زین باشد
چاره بثور که بروی خواره مشهورست وان چون بثورهای شیلی
سفید ریزه بود که چون بفشارند ریم بیرون آید و به هیئت
شکل چون دانه خشخاش نارسیده باشد تحر ان ازاله
بود بثور لبنه شد انبوه د گردید از مرض دلش بر آید و
گر از پس تنقیه رحل و شونیز . تضمید کنند زصحت اید شگوه
صفه ضماد بند کوره شونیز که سیاه دانه گویند دو مثقال
کوفته و بیخته با آب سر که بقدر حاجت سرشته و شب
ضماد کنند و صباح با آب گرم بشویند عرق مدنی
یعنی رشته ه ایدیده از رشته درد با اندازه . جراحی
عمی راشده چون شیر لذه . اگر مرکب از ادوی مسهلی کرار

تبرید

اگر بتو عهد بندد رستی تازه . و لیعد از ارتکاب دارو
مسهلی و فصد نیز اگر علامت زیادتی خون باشد
تنقیه و تلطیف غذا کرده بر آب نخود نیم کوفته
و ماش مقشر و سیر سبز ریزه کرده با خشک گشته بروغن گاو
اقتصار نمایند و آب انها که سه روز در جای سیله
گذاشته باشند تا اجزای ارضی گشته باشد خورند
و پیه بز چهار مثقال سیر سبز سه شاخ خشک یک مثقال
جدا جدا کوفته بهم آمیزند و ضماد کرده بر موضع جراحت
نهند تا جراحت بیشتر از انکه پیشتر رشته بیرون
اید بگذارند که در هر ایه صبح و شام روغن گاو را که سیر سبز
با خشک کوفته را در دو سه جوش داده باشند صاف نموده
بر عضو مالوف مالند تا وقتیکه رشته فربه اورد و بیرون

مدتی بی مشقت دو درد بیرون آید **جدری** یعنی آبله

کچکان **علامت** تب دائمی و درد پشت دار و جا در اندام

و خواب **شر** ای از جدری بدر جان فرساید ۵ با ماش و عدس

با نمک با آب آلو [illegible] از اشربه عناب بود بهبود یابد ۵ با آب

گلاب رغبت ازو با ماش **صفت** شراب عناب

از سرسام دانسته شد **حصبه** یعنی سرخچه **علامت**

تب دائمی و بدبویی نفس و اندوه و اضطراب و بیخوابی

و تشنگی است **شر** در سرخچه بعد روز ثالث برسد

زنهار [illegible] وگرنه بیمار [illegible] در تنقیه سعی کن بروز اول ۵ رگ

زن چه دوم شود اگر تیز هوشی هم **در علاج حصبه** از علت

حصبه آنکه خون صفرا است ازبودن بیمرض بانزده روز

میدان که علاج نیست نزدیک حکیم در شربت و در غذا

علاج جدری بیاید اینکه صاحب جدری و حصبه را

باید که در بلادی که هوایش بارد و تر باشد خشخاش [illegible] اگر بلاد

خراسان و غیران شربت و غذا که مذکور شد دهند

و آب هندوانه رخصت نمایند و اما در بلاد دیگر هوایش

سرد و تر باشد چون هر مرد قند [illegible] و اگر

بلاد هند و غیران باید که هر صباح عناب بست عدد

باریان و تخم کرفس دو مثقال و اگر [illegible] باشد تخم

کاسنی نیم کوفته یکمثقال و تخم همه را در یک پیاله آب جوشانند

تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال قند سفید شیرین

کرده قدری گلاب ضم ساخته دهند و غذا آب نخود نیم کوفته

جو و ماش مقشر فرمایند و از هندوانه منع نمایند

کلف که تاش گویند بر شش که لکه خوانند خیلان

که مشابه به کلف بود الا آنکه از جلد بلند تر باشد **تبش**
که نقطه های سرخ بود ظاهر جلد حدوث این اعراض
از گشاده شدن رگهایی است که در تحت جلد است
که با مرض کلف و با برشی • در باب جنسیلانا ذکر یافته شد
تا مرکب داروی مسهل نه نوشی ه ارجام روا داروی صحت
بخشی • و بعد از ارتکاب مسهل بر هلیله پرورده بداومت باید
و غذا آب نخود یا مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز تر خورند
و هر شب تا لب بسته و با قلا دو پوست تخم خربزه و مغز بادام مقشر
بالسویه بکوبند و بپزند و با آب کنگ جو سرشته
هر شب طلا کنند و صباح بحمام روند **بهق** که سفیدی
یا سیاهی بود بر ظاهر جلد دگاه باشد که در گوشت
نفوذ کند **علت** آن آن بود که چون سودا بر موضعش

تخم مرغ و مغز

مرغ و مغز

زنند خون بیرون نیاید **شر** گردد چه بهق بدید مالی
بروی ه تیز آب زنبقه مسهل و بیخ دز ه **علت** زعلی زخ نهد
سوی عدم ه صحت آید آب طعم گردد طبی • مراد به تیزآب
تیزآب فاروق است و کیفیت گرفتن آن است
که یکمن زنگ بلور و نیم من شوره بکوبند و بقرع و انبیق بچکانند
چنانکه کیمیاگران دانند **برص** سفیدی یا سیاهی بود
که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد و با استخوان
رسیده **باب** ای آنکه پی دفع برص نوشتی می
در صیف و خزان و در بهار رود بیرد • این عارضه قابل دوا
گر بودی بودی نیست ره خلاصی از وی **قمقامی**
یعنی چهار پایک تولد این مرض از ضعف رطوبات
شرای آنکه گرفت از غم از قمقامی ه ازین غم غم مدام

درد اشامی صحت جلت طلا کن از زیبق درست

تا که بمرض روی رها کامی صفت طلای مذکور زیبق یعنی

سیماب سه مثقال حنای سوده و روغن زیت یا روغن

گاو از هر یک پنجمثقال روغن کرده پیه شیر که بسر آب

شسته باشند ده مثقال همه را بهم آمیخته دلکف تا کنند

تا سیماب کشته شود بعد در عضل مالند احتیاط

کنند که بر زیر لعب و کشش را ن و پس گوش نرسد

دالصباح بحمام روند کثرت العرق یعنی عرق کردن

بسیار شعر ای انکه از کثرت عرق مبتلا ه ظاهر شده

زین عارضه است بدحالی ه بد بوچه نباشد عرق

ملشاید ه گرصندل و آب غوره بر تن مالی صنان

یعنی بدبوی بغل حدوث این علت از تعفن

خلطیست

خلطی است که در حوالی قلب است بشنو زمن

ابله از صنان مینا ا سعید خور آب برگ سیب با پی

با مرکب و نوتیا بیامیز دبال باشد که از این مرض

خلاصی یابی حرقة النار یعنی سوختن عضو از آتش

از آتش اگر دست تو بسوزد یا پای ه در عضو دگر یا گر کافور

و سیب ای ه [illegible] که دنیج [illegible] خنک ه و الکا ه

رنان رنان حلا عزمای داء الحیة یعنی ریختن موی و

پاشیدن قشرهای رقیق داء الثعلب که ریختن

مو باشد علت هر یک در موی وصفراوی و سرخی

و زردی علت است و در بلغمی و سودایی سفیدی و تیرگی آن

شر باشد چه از داء الحیة است بد حالی ه یا خود ز حدوث

داء الثعلب نالی ه بهبود برد نیست پدید آید اگر ه

بر موضع ان بپاشند از عضلها شیب غیر طبیعی که
عبارت از سفید شدن موی در جوانیست چون
از خشکی باشد علامت بسیاری میل باب
و خشکی دهان و لاغری بدنست شعر هر که طبیعی نشود
شیب کسی ۵ در راه دوا اگر بود دست رسی ۵ چون غیر
مرطبات رغبت نکند ۵ در مدت اندکی برد
نفع بسی مرطبات چیزی را گویند که رطوبت از وی
تولد کند چون انگور و خربزه فربه کردن و حبوب شعر یعنی
بسیاری در هم بافتن موی باشد چون موی زنگیان
چون از گرمی و خشکی بود علامت نفع یافتن از چیزهای سرد و تر
چون خرفه و کاهو و متضرر شدن از چیزهای حار و گرم

صفت حب

صفت حب قوقایا صبر سقوطری و عصاره افسنتین
با برگ ان و مصطکی از هر یک درمی و محموده و شحم حنظل
هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته باب کرفس یا بادیان
حب کنند و حبها ساخته فرو برند صداع سوداوی یعنی درد سر
که از سودا باشد علامت تیرگی رنگ روی و فکر
فاسد است علاج اگر در سر تو را سبب شد سودا ۰ از درت
بده شربت افتیمون ۹ ۰ از شربه دو اگر او کنور بساز
غذا و در روغن بابونه و بادام طلا صفت شربت افتیمون
افتیمون هفت مثقال در خریطه کرده در یک پیاله اب جوشان
بمالند تا مزه خود باز دهد پس هفتاد مثقال قند سفید صاف
کرده بپزند آنچه کم از دو هر صباح یک قاشق تا هفت قاشق اب حل کرده

رغبت نمایند صفت روغن بابونه بابونه تازه سی مثقال روغن
کنجد صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب
گذارند با بابونه خشک نیم مشت در یک پیاله روغن کنجد
انداخته بجوشانند تا روغن بماند صفت روغن
بادام مغز بادام مقشر سی مثقال قند سفید پنج مثقال
بکوبند و قطره چند آب گرم بروی پاشند و در طبق سرکه
بر روی آتش گذاشته باشند بمالند تا روغنی که در آن باشد
بیرون آید اشارت بمسهلاتیکه در علتهای سوداوی نافعست بعد از
نضج سوداء و ظهور آثار آن از قاروره و غیر آن صفت منضج
دهنده سوداء اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و پرسیاوشان
و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته از هر یک ده مثقال آب

یک پیاله

یک پیاله آب جوشانند اندر درد سر که از
سودا باشد طبع وی سرد و خشک رگ وی سست و تهی
بول وی سپید و تنک علامت وی چنان باشد که گوئی خالیست
هر بر زبر نشیند و این نوع صداع سوریا خوانند داروی او
سکنجبین بزوری خورد با انگبین و زعفران و غالیه اندر بینی دارد
تدبیر وی پرهیز کند از دود کند و از غذاهای گران و عدس
و آنچه بدین ماند غذای او طعامهای گرم و نرم خورد و مزوربا روغن
بادام و گوشت قلیه و حلوای انگبین باب اندر درد سر
از جانب چپ علامت مزه دهان تلخ بود و دردش صعبتر باشد چاشتگاه باز
دیگر داروی او حب ایارج خورد و اندر بینی و گوش چکانند روغن مرزنگوش
و فرفیون تدبیر او از سپیدی گاو و گوسفند دور باشد و فقاع را بسر نباید
خوردن غذای او کوکو بچه بریان کنند بیر افزارها خورد و غذای سبک

اندر درد نیم سر از جانب راست طبع وی گرم و خشک رود
تیز و سبک بول وی چون رنگ آتش علامت همچنان بود که یاد
کردیم اندر درد سر که از گرمی بود و گردش شریر بود داروی او حب قوقایا اندر
بینی کند و افیون و کافور بشیر زنان بر سر کشند تدبیر او در شبه اکثر شب
و حجامت و از آنچه بر آن دارد غذای گرم در کشک قیفال کشکابه و خواب و آرام کند
غذای او مزوره بروغن شیرخشت کند و هم از چیزها که خوردی یاد کردیم اندر
غذای درد سر که ذکر شد باب اندر گشتن طبع وی گرم و خشک است
رنگ وی سبک و درشت بول وی درشت علامت تاریکی چشم بود چشم
تاریکی کند و درد کند از چیزهای بیرون و اندوه و ماشه کنند و روی سرخ
شود داروی او انار شیرین و ترش خورد و شکم نرم کند بمطبوخ هلیله تدبیر او آنکه از
گرسنه گردد و هر بامداد سه لقمه بخورد و اگر روی سرخ باشد قیفال گشاید
غذای او همه ترش و شیرین خورد هرچند سبکتر و خنک تر بهتر است

باب

باب اندر برسام طبع وی گرم و خشک رنگ وی زرد و سبک بول وی چون
رشته زعفران علامت پیوسته تب آرد و گرانی چشم و درد سر کند و روشنایی نتواند دیدن
و بیهوده گوید داروی او آب جو و سنجد جیلان و شکر طبرزد خورد و طبع نرم کند
با میوه‌ها و تخم خس و گلاب بر سر کشند تدبیر وی جای خواب سخت و خنک
با برگ و گل و برگ بید بنهد و اول آنست رگ زند غذای او و نیز صبر باید
کردن لقمه خوردن و آب جو پیوسته خورد و باریست در روغن بادام و برگ و شکر
باب اندر برسام طبع وی گرم و خشک رنگ وی تیز و پر بول او چون زرد و سرخ
علامت تب تیز بود و اندوه و ماشه کند و دهد تا زبان آرد و پیشانی
علت بسرفه بود داروی او قرص طباشیر بلبن خورد و پیوسته کار دارد آب میوه‌ها
و جلاب تدبیر او اگر با این علت سرفه بود آب جو با روغن بادام خورد
و سینه چرب کند بروغن بنفشه غذای غذای او خربزه و نان و
شکر و روغن بادام و غذاهای نرم خورد باب اندر سکته طبع وی
سرد و نرم رنگ وی زرد زود بول وی سپید و سطبر است علامت

هردم چون خفته بود که هیچگونه نه جنبد و نفس نزند و با سردی باشد
داروی او سا رر لطیوس و ایارج جالینوس و گوارش مشک و دیگر معجونها
بکار دارد تدبیر وی اگر چنان باشد که رنگ وی در سرخ شود و رگ
باید زدن و اگر سیاه و سبز رنگ باشد رگ نزند غذای او کبوتر بچه خورد
و بریان کرده و سکبا به زنجبیل و کرویا و خولنجان و دیگر با روغن نارجیل مالد
باب اندر سستی طبع و دیر راست رگ وی زند و سست است بول او رسیده
و سطبر است علامت با هم تن سست بود و باشد که همه تن کاهیده
داروی او ایارج جالینوس خورد و حب مسترخد و آنگاه سست بود
میان به روغن نفط تدبیر او اگر زمستان بود خانه را گرم کند و هیزم
و اگر تابستان باشد اندر آب گرم می نشیند غذا او غذاها کند در باب سکته
گفتیم و سیر و سپندان و تیزیها بکار باید داشت باب اندر لرزه
طبع و سر دو نرم رگ وی وی زرد است باشد بول او زرد است
علامت این علت از شراب خوردن بود کم کند دارد آب

بسیار روغن داروی او دلاردها همان کند که فالج گفتیم اما این علت زار غم
باید مالیدن و خانه تافتن تدبیر دایم حمام بکار دارد و اندر خانه
گرم نشیند و پیوسته خویشتن را عرق آرد غذا غذاها را همان کنیم که فالج را
فرمودیم و دیگر میوها و خشکها خورد و سردی کم خورد باب اندر صرع
رگ وی درست بود بول او سپید و تنک علامت هر دم بیهوش شود
و درست و پای نزند و بطپد و کف برآرد و بود که بمیرد داروی
او خورد ایارج و لوغاذیا و معجون و مفرحهای معروف و عود و زعفران
و گلشن تدبیر احتراز کند از طعامهای گران و عود الصلیب بر
خویشتن بندد و خون برندارد غذای او سپند با بهاحرب خورد
و گوشت بره و بزغاله و گوشت کرانهای اینان باب اندر زکام
علامت گرانی سر و خارش بینی و عطسه فراوان و از طعام و از
شراب هیچگونه طعم ندارد داروی او مطبوخ عناب و سپستان

هلیله زرد و سیاه هر دو و ریشه نرم کند با آب به دانه داروی او دایم
شونیز بوید و با ... گرم کند و بر سر نهد و از گوشت پرهیز کند غذای او
هرچند با فضول‌تر باشد و سبک چون حریره شکر و روغن بادام
و چیزها که از وی گوشت نباشد باب اندر درد چشم علامت چشم
سرخ شود و آب گردد و درد کند و خوی باشد داروی او کم زرد حب قوقایا
با آب میوه هلیله زرد و ترنجبین و شیاف سفید اندر چشم تدبیر
طعام اندک خورد و از شراب و گوشت و حلوا دور باشد
و طعام بر سر کند شیاف همیشه غذای او مزور کهنه اسفاناخ
و روغن بادام و کدو و از ترشیها و خشکیها احتراز کند باب
اندر درد گوش اگر دری تر بود بول سرخ و سطبر علامت سر گران
گردد و روی سرخ شود و گوش بگیرد و گران شود داروی
شکم نرم کند بهلیله و سقمونیا و مرد و ترنجبین و ایارج ارکا
غاغیس بجا آرد تدبیر او روغن گل در گوش چکانند با روغن

بید گرم کرده و اگر از گرمی باشد سکنجبین گرم کند غذای او مزوریهای
شیرین کند و از مرغ و غاله بریان و از گوشت پرهیز کند باب
اندر سبکی گوش علامت اینکه اندک گرمی سیر شود و بود که ریش
صعب باشد و باشد که از زخمی بود که برسد داروی او ایارج
غرغره کند با ایارج اغاغیس دهند با رب قوقایا
بورد و پیوسته آب گرم بر سر ریزد تدبیر مزورکش و
فروج و اسفناخ و هیون همه را ... کند و کوشانند
و گوش ... که گرم گردد غذای او همه لطیف خورد و خاصه
گردن مرغ غاله شوربا کند و ... نان گرم باب
اندر رفتن خون از بینی داروی او شراب انار ترش
و شربت ... سکنجبین و ... فور اندر بینی چکانند غذای او

خشکا و تری خورند و از گرمیها و آفتاب و آتش دور باشند باب
اندر کفار دهان داروی او بخورد جز مثقال و ایارج فیقرا و عدس
مقشر و گل سرخ و طباشیر در دهان گیرد و غذاهای لطیف خورد
و ریاضتها چون گلی بوی کنند باب اندر درد گلو چیزی بگه
بخورد بسختی فرو برد و چشمها سرخ گردد و رگها برخیزد
داروی او غرغره کنند بآب زرشک و گشنیز یا بتوت
و شراب توت بکشد رگ قیفال بکشد یا اکحل
و اگر صعبتر شود شکم نرم کنند بآب میوها و ترنجبین
غذای او مزوره کل و سپاناخ و روغن بادام و حلوا کنند
از شکر سپید و روغن بادام باب اندر سرفه که از گرمی باشد و رگ
روی سینه بود چون آتش علامت سرفه خشک باشد و پیشتر آن

بود که با او تب بود و چیزی از گلو بر نیاید داروی او آب جو
خورد با روغن بادام و شکر طبرزد و بنفشه پرورده بشکر با صلاح از تدبیر
پرهیز کند از همه خشکیها و از آب یخ و برف با مزور شراب بنفشه
غذای او باقلای پوست باز کرده آب او با روغن بادام و حریره بشکر
خورد باب اندر درد دندان بخورد حب قوقایا و اندر دهن آن
گیرد کافور و افیون و عاقرقرحا باب اندر سرفه پیشتر از آن بود
که برآید خون یا بلغم و آسانی برآید داروی او حب السعال اندر
دهان باید داشت و بیخ سوسن و باروفالیس بخورد با شراب
تدبیر و پرهیز کنند از دود و گرد و گنده و آب خوردن و از
جمله ترشیها و شیرینیها و کثیرا و پستان غذای او چیزی با پیله
اندرون آسیا تیزی نبود و شوری و ترشی را او نبود باب اندر طپیدن
دل علامت چون رنجی بدو رسد طپیدن دل مردم بیشتر بین

عطشه دارو بخورد قرص کافور با سکنجبین ترش و اگر تب
نباشد بخورد قرص مسک خاصه که علت گفته بود تدبیر
پرهیز کند از مجامعت و شراب خوردن و حرکت بسیار
و رنج دیدن اندر گرما و بسیار غذا لطیف کند و گوشتهای
سبک خورد چون گوشت دراج و تذرو و بزغاله و مانند آن
باب اندر ناگواریدن طعام علامت اندوه و تاسه کند و بسیار
غ آرد و شکم نرم و سخت باشد و ضعیف کند اندام
دارو او را بخورد کندر و آب انار ترش و شیرین و آب سرد
طلا کند بر شکم او و گلاب تدبیر وی بازوها در نهایت بندد
و آب سرد و برف بر سر ریزد و مانند آب انار ترش خورد و بخسبد
غذا او را سماق ترش و انار دانه و صعتر و ... اندر وی ریزد و پخته

اگر تشنه باشد باب اندر ضعف معده علامت طعام بدگوارد و باز ما
خورش آید و ترش شود در معده و دیر هضم شود و از زود طعام کم کند
دارو او را بخورد قرص گل با آب گشنیز چون زیره و نان خواه و صعتر و
انیسون تدبیر او اگر شکم نرم باشد گوارش کند از گل و مل و اگر
سخت بود گوارش زیره و اگر سینا و تشنگی خورد غذا او را
هرچند سبکتر خورد بهتر باشد باب اندر درد معده
علامت او چون تهی باشد اندوه و تاسه کند و چون
پر شود از پس طعام درد کند دارو بخورد تخم کرفس و گل سرخ
با سکنجبین بزوری و پسته بکار دارد تدبیر او دایم آب گرم
خورد و قی کند و اگر بهتر نه شود شکم نرم کند با ایارج
فیقرا غذا غذا هرچند سبکتر و لطیف تر و کمتر باشد بهتر
گوشت کم و آب کم خورد باب اندر مقعد که بیرون آید

با رحم زنان درد رو بگیرد مازو و گل انار و با زط و برگ مورد
اندر آب بجوشانند اندر قطابه و بدان طهارت کنند
بند پیراز سوده از زیر گلنار و مازو و شب یمانی و سر سه این جمله را بساید
و مقعد بروغن گل چرب کند و بردی باله اغذا های معتدل کند
چنانچه شلغم را نرم کند باب اندر حیض شعر در ریش رحم زنان
که آید بفغان ، زان پیش که از تنش رود تاب و توان
تا گردد پاک بهر او فرزجه ساز از کندر و گلنار و قشر الرمان
در خواص حیوانات بز بز اگر زهره بز مار گزیده بخورد به گردد
و اگر زهره بز در گوشش چکانند درد را از بین ببرد و کری را
رادفع کند و اگر زهره بز کوهی در چشم کشد
درد را زایل کند اگر جگر بز بریان در آتش اندازد و نقطه
بلوهد در چشم کشد کوری ببرد و اگر زهره بز را دو لکی

در خواص حیوانات

گزنده

گزنده بگریزد و اگر در چشم کشی آب سیاه را ببرد و اگر پشکل
بز را با عسل بر زخم چوب زده بندد نیک شود و اگر داروی
بیهوشی کسی داده باشند مغز بز را بخورد به گردد شتر اگر
کسی را پهلو درد کند مغز سر شتر را بپزد و با عسل بخورد
به گردد و اگر شاش شتر بر سر کله برسه بزد و اگر شاش
شتر را با کس حب بندد به گردد و اگر شش شتر را خشک کنند
و با شکر جزو بخورد درد شش و جگر را سود دارد و اگر مغز سر
شتر کهنه از بیماریها ایمن گردد گرگ اگر پوست گرگ را کمر بند
دلیر شود و در شب نترسد هر که پوست گرگ با خود دارد
از قولنج در امان باشد و اگر ذکر گرگ را خشک کنند
و در وقت جماع بر ذکر مالد آن زن مادام که زنده باشد

دیگر از رحم خود نگذارد و اگر پیه گرگ بر ذکر مالی و جماع کنی آن
زن عاشق گردد و اگر شتالنگ گرگ بر بزه بندند از جنگ
روی بهر کس آوری منهزم شود و اگر دندانش بر گردن بچه بندند
از بیماری کودکان ایمن باشد و از آفات دیو و پری در امان باشد
و اگر او را پیش چشم ادبار ماند و سیاه پوشیده آن چشم با زر و ارزیز
انگشتری نهد تا در انگشت داشته باشد در خواب نترسد
دیگر بیرون نکند اگر دندان گرگ بر مصروع بندند نیک
شود و اگر چشم راستش در گوش نهد هر چند شراب خورد
مست نه شود و اگر خایه گرگ را خشک کنند و با روغن کنجد
بذکر خود مالد با هر زن که جماع کند جز او کسی دیگر نخواهد
و اگر چشم گرگ در خواب بر سر هر دل هر زنی نهی هرچه از نهان

سر ره

گرده باشد در خواب بگوید سگ اگر پوست سگ بر ناسور بپیچد به شود
و اگر دندانش بر گردن بچه بندند شب نترسد اگر شیر سگ با عسل بخورد
بچه مرده از شکم بیرون آید اگر سنگ یا کلوخ که بر سگ زنند که آن را در آن
کرد در هر کبوتر خانه که اندازی کبوتران بگریزند روباه اگر کسی را سپرز درد کند
از جهت درد سپرز شکنبه روباه بخورد به شود و اگر مغز او را بر دست و پا بمالند
کار نکند و اگر سپرزش خشک کنند و با عسل معجون کند و بخورد طپیدن
دل را سود دارد و اگر کسی را علت شش باشد شش روباه خشک کنند
و با عسل سه بامداد بخورد نیک شود و اگر زهره روباه بوی کنند در خواب
رود و یا زهره روباه خشک کنند شب کوری را ببرد خوک
گوشت خوک بت کرم را دفع کند پیه خوک بر دیوار خانه هر کس بمالد
جنگ و ناسازگاری پیدا گردد و اگر کسی را علت بواسیر باشد قدری از خون یا گوشت او
بخورد فربه گردد کفتار اگر کسی اندکی با گوشت یا خون کفتار با خود دارد
در میان مردم عزیز گردد و اگر پوست کفتار بر ناسور بندند به گردد
و اگر سر کفتار در کبوتر خانه نهی از کبوتر خانهای دیگر آنجا جمع شوند

واگر سهر را آب گرفته باشد گرد سرگین خر را برابر نهند نیک شود **خرس** اگر پوست
خرس در چشم کشد مژه زیاده بر نیاید **گوزن** اگر پوست گوزن با خویش
دیوانه یک هفته کرداند به شود و اگر قدری از شاخ او با شکر سفید در بینی بود دفع کنند
اگر ریم گوش آدمی کم شود در شراب کنند و بینی نهد که بخلد بهوش شود اگر شیر آدمی سو
شکر طبرزد در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر بچه کبوتر چشم را چهار روز زیر کنند چشم
شیر دهد سیاه چشم گردد و اگر بول بچه را با پیش کر خوشک بسته به شود اگر دندان
مرده سوده ان دندانه درد کنند بهی به شود و اگر بر گردن بیز بندند نیک
شود و اگر بول بچه را در چشم چکانند کدای دور به شود و اگر خواهی ایالکه بچه از شکم
پیرون باد جز بر کف دست زن نگاه کنند اگر سرخ دلبو داست پسر است و اگر
سفید شبه دختر است **اسب** اگر مغز سر اسب را با روغن یاسمین گرم کنند
بر جای بالند موی برنیاید و اگر شیر اسب را با شراب بزن دهند که بخورد بار گیرد
و اگر روغن اسب را بر ابر آن ممالی دود رها کنند و اگر سنب اسب را در زیر
زن دود کنند بار بنهد و اگر سرگین اسب زرا گرم گرم اب اورا ابلیز بزد در گوش
چکانند کرم را ببرد و اگر زیز انچه در شکم مرده باشد سنب اسب را بسوزد و با روغن

ببرند

خمر کنند و با پشم شانه کنند بچه مرده فرود آید و اگر زن را در چشم ریش شود شیر سهرا
باشکر ایلوج سه روز بخورد نیک شود **شتر** دل شتر بهر زن که بخورد بار گیرد و اگر
سنب شتر را بسوزانند و گستر شتر را با روغن مرد بر موی که موی دراز شود **گوره خر** اگر
مغز سر گوره خر بر بار کرند همی زهر کار کند اگر پوست گوره خر در ساجیدان ادزد
دور کردن که گرینده بندد دیگر بگرید **گوسفند** اگر مغز سر گوسفند با گل ها میزد و در
بیند های که درد کند نماله نیکو شود و اگر شیر گوسفند غرغره کنند آواز گشاید
و اگر زنی را بچه دامن آتش در کنند پشکل گوسفند را با روغن مرهم کنند و بر خود گیرد به شود
و اگر ریم که در پستان گوسفند است بگیرد و با جمع عرنا پچ بکوبند و بصر عوک نهد
به شود و اگر مغز سر گوسفند را با شکر بخورد ضعیف را ببرد و اگر کسی را چشم آب از
در کنند مغز استخوان گوسفند در چشم کند به خنبد نیک شود **پیل** اگر استخوان
پیل را در آن دو شاخ گویند کرک در آن باریه رحمت بزند و بگریزد
گاو اگر زهره گاو با آب سیر بر سر شوره باک بالد به شود و موی برآید
و اگر زهره گاو با آب انار و روغن بادام در گوش چکانند درد را ببرد
و اگر دود استخوانی در خانه پشی حمله کرند همه بگریزد و اگر زهره گاو را

رنان نشت نه کنند مثل دختر خانه کرده‌اند و اگر زهر کار در او در جامه شپش ناک
باشد شپشان بمیرد اگر در تن بیماران مانده شپشه سر کلی کار ور را با روغن کوفته شند
و کلا سفند بیرون کشند اگر زنان زهره ان در کنند شیر خو خفته کند بینک شود
دود شلغم بیز برد و اگر بر ادرار رانغ باشد شیر خر برودی با له به شود و اگر پوست خر
در خانه دود کنند حمله کزند ما کرزند و اگر سینه خر را کرد کنند و بر پشت مصروع
بندند به شود اگر کسی دارو کار خورد و مسند کند زلگنه آدل شیر خر بخورد الله
دارو کار کند اگر جگر خر کوفته بندد به گردد **رباعی** بیماری هرکه شد
رضوا پیدا آن باید که خورد بهر دفع صفرا حب بنفشه بالقوه مسهل ه با آب
انار شیرین خشک ه **صفت** حب بنفشه بنفشه دو درم ترید بلیدرم رب سوس
پوست هلیله زرد از هر یک نیم درم محموده مشوی و مقلون از هر یک دانگ
همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کنند و حبها ساخته در شربت بنفشه چیز بکه
مثابه ان باشد غلطانند و سحر فرو برند **صفت** مسهل سنای مکی خالصه
پنج مثقال پوست هلیله زرد سه مثقال تخم کاسنی کوفته سه مثقال بنفشه و گل نیلوفر
و ریشه از هر یک دو مثقال تر هندی و الو بخارا و گشنیز خشک از هر یک ده مثقال

سپستان

سپستان صد دانه هر را یک یک آنچنان آب که از مالش بخورد و کرا شته
سحر صرف کنند و بیست مثقال شیر خشت در ان حل کرده دو صاف کرده نیم گرم
بیاشامند **اسهال آور** شیر خشت بیست مثقال ور بست پنج مثقال گلاب حل و صاف کنند
چهل مثقال آب الو زمینوش که با شحم آن فشرده باشند اضافه نمایند و سحر نیم گرم
بیاشامند **صداع بلغمی** یعنی دردسری که از بلغم باشد علامتش گرانی سر
و بسیاری خواب و سستی اعضا است **شعر** ان را که صداع بلغمی شد پیدا بگو روغن
قسط و فرفیون بساز طلا شربت ز طبیخ بادیان ساز و دو شهد ه طلا
کنند از هر غدا **صفت** روغن قسط قسط سه درم سلیخه و ملغات و عاقر قرحا
و فرفیون از هر یک سه درم جند بیدستر دو درم همه را کوفته در یمنی آب
بجوشانند تا بر نیک به پنج سهار شود صاف نمایند و ده استار
روغن زیت با روغن گنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند
صفت روغن فرفیون فرفیون و قسط از هر یک جند بیدستر
بلدرم و نیم پودینه کوهی سه درم عاقر قرحا دو درم و نیم گندش سه درم
موبیزج نیم درم همه را کوفته در یمنی شراب یا آب بجوشانند تا زرد رنگ

بیخ بستار کوفته صاف نمایند ده درم روغن زیت یا کنجد اضافه نموده
بجوشانند تا روغن بماند لقوه با ریان عبارت از آن بوده باشد که [illegible]
در او جوشیده باشد صفت آن با ریان نیم [illegible] در یک پیاله دیگر
آب بجوشانند تا بنیم پیاله آید صاف نمایند و به ده مثقال عسل شیرین کرده نیم
صفت مسهل بلغم که در بیماری بلغم دهند بعد از نضج بلغم و ظهور آثار آن از اعتدال قوام
بلغم قوام قاروره که در وی دسومت باشد در یکجا جمع شود غلظت دیگر با آن کم شود
نضج صفرا به حکم صاحب رساله سه روز خواهد قرار داده و از بلغم و سودا اگر غلیظ
باشد بده روز منضج با ریان دیار کشنوبه افتیمون از هر یک دو مثقال بر
سیاوشان [illegible] سوس مقشر نیم از هر یک چهار درم [illegible] و همه را در [illegible] استار
آب بجوشانند تا نزدیک به انتها استار شود صاف نمایند و به ده مثقال کلقند
عسل شیرین کرده نیم گرم صبحها بنمایند و غذا انگور آب خورند کلقند عسل
برگ گل سرخ تازه یک من کوفته با قیمه کرده بیک من عسل بسرشند و چهل روز
در آفتاب گذارند و برگ گل سرخ خشک پنج استار بگیرند با دست ممالند
در گلاب تر کرده نزدیک دو روز بگذارند و به ترتیب عسل آمیخته چند

حب [illegible]

حرش [illegible] شعر از بلغم اگر تو را مرض شده پیدا زان [illegible] تلت [illegible] از ما
[illegible] حب اسطمخیقون حب ایارج [illegible] با حب اسطمخیقون [illegible]
جر سقوطری [illegible] از هر یک نیم درم لبوب [illegible] هلیله زرد [illegible]
شحم حنظل محموده از هر یک نیم دانگ همه را کوبیده و بیزند و یک درم غاریقون
[illegible] ده [illegible] آب [illegible] با ریان [illegible] خسته
[illegible] چیزی که مشابه آن باشد [illegible] صفت حب ایارج [illegible] درم
حب [illegible] افتیمون از هر یک یک درم نسخه از برای اسهال نافع باشد [illegible]
صندل [illegible] مثقال [illegible] تخم ریحان سه درم غذا [illegible] مقشر [illegible] خشخاش
کشنیز خشک بریان کرده [illegible] الو [illegible] روز نافع است نوع دیگر [illegible]
حب الآس ده مثقال صمغ عربی یک درم [illegible] بریان کرده [illegible]
نمایند [illegible] غذا [illegible] مقشر [illegible] خشخاش [illegible] علاج [illegible]
نقرس [illegible] شیخ ابوعلی موم کافوری و روغن کدو [illegible] ازرق [illegible] تخم مرغ [illegible]
سازند نافع باشد نوع دیگر زرده تخم مرغ و روغن گل و صدف لولو
سوخته با هم آمیخته نمایند و با آتش گرم نمایند و چند مرتبه بر بالای [illegible] نهند [illegible]

خواص حبوبات وخضرویات

سپند طبیعت سرد و خشک است منفعت در میان شراب خورد
مستی باز دهد مضرت معده را خشک کند دفع مضرت بشکر باشد
دفع مضرت کند خربزهٔ شیرین طبیعت گرم و تر است منفعت زنگ
درد را تازه کند و ریگ مثانه را پاک کند مضرت معده را سست کند
دفع مضرت سکنجبین خوردن نافع بود جوز طبیعت گرم و خشک است
منفعت معده را قوت دهد و دران زهر را تسکین کند و تریاق همه زهرهاست
مضرت دهن و گلو را گزند رساند و زبان را سنگین کند دفع مضرت خشخاش
شیرین خوردن نافع بود گندم طبیعت گرم و تر است منفعت چون در
دهن بخایند و بر دمامیل نهند زود ببرد مضرت نفخ در شکم پیدا کند و کرم
تولد کند دفع مضرت شیرینیها دفع مضرت کند لغاشته طبیعت
سرد و خشک است منفعت تیزی صفرا بنشاند و طبع را ببندد مضرت
دیر گوار بود دفع مضرت شیرینیها دفع مضرت کند جو طبیعت سرد
و تر است منفعت آب جو سینه را نرم کند و اخلاط باز دارد و از

معده زود رود

معده زود رود مضرت در شکم را زیان دارد دفع مضرت چون
بریان کنند مضرت اندکی دهد برنج طبیعت گرم و خشک است
منفعت غذا بسیار دهد و قوت افزاید و معده گرم را نیک بود
مضرت بقولنج زیان دارد دفع مضرت با روغن پزند با شیر دفع کند
باقلا طبیعت سرد و خشک است منفعت سرفه را و تب را
سود دارد مضرت چشم و گوش خیره کند دفع مضرت نمک و صعتر
دفع کند ماش طبیعت سرد است و در تری و خشکی دفع مضرت
شیرینی دفع مضرت کند سرکه طبیعت سرد و خشک است منفعت
صفرا ساکن کند و اشتها زیاد کند مضرت بعصب و دماغ
زیان دارد دفع مضرت حلوای شکر و عسل دفع کند خیار و بادرنگ
سرد و تر است منفعت تبها را سود دارد و گرده گرم را نیک بود
مضرت درد معده و پشت آورد دفع مضرت بعسل و مویز دفع
مضرت کند بادنجان طبیعت گرم و خشک است منفعت

معده را قوت دهد و اشتها آورد مضرت ذهن را زیان کند و خلط
سودا پدید آید دفع مضرت به روغن بسیار و سرکه دفع کند کبر طبیعت
گرم و خشک است منفعت معده را قوت دهد و سینه و سده را
بگشاید مضرت مثانه را زیان دارد دفع مضرت با سرکه و اسپنی
دفع کند پیاز طبیعت گرم و خشک است و بعضی گویند تر است
منفعت آب پشت را زیاده کند مضرت درد سر آرد دفع مضرت
سرکه و ماش دفع کند سیر طبیعت گرم و خشک است منفعت
تریاق همه زهرهاست و بادها بشکند مضرت دماغ را زیان دارد دفع
مضرت بروغن بسیار و دفع مضرت کنند نعناع طبیعت سیرد
و تر است منفعت سرفه و سینه را سود دارد و غذا اندک دهد مضرت
معده را از گواریدن باز دارد دفع مضرت با آب کامه هم گفته
دفع کند. گزر طبیعت گرم و تر است منفعت قوت پشت را
زیاده کند مضرت خون را بشوراند دفع مضرت به سرکه و خردل

دفع

دفع مضرت کند کدو طبیعت سرد است منفعت تشنگی کم کند
معده گرم و تهیب بود مضرت باد انگیز بود دفع مضرت آب کامه و
خردل دفع کند کرنب طبیعت سرد و خشک است منفعت طبع را
نرم کند و سده بگشاید مضرت باد انگیز بود و بول بسیار کند
دفع مضرت با گوشت فربه بپزند ملوخ طبیعت گرم و خشک است
منفعت بلغم بگدازد و معده و جگر را سود دارد مضرت چون بسیار
خورند خون را بشوراند دفع مضرت بنفشه و نیلوفر دفع کند صندل
طبیعت سرد و خشک است منفعت درد سر گرم و دل گرم را سود دارد
مضرت آواز را زیان دارد دفع مضرت بگلاب نبات دفع کند
فستق طبیعت گرم و خشک است منفعت تریاق همه زهرهاست
دماغ و دل گرم و جگر را قوت مضرت بصفرا زیان دارد دفع
مضرت بزر آلوی شیرین خشک دفع کند فندق طبیعت گرم
خشک است منفعت دماغ را قوت دهد مضرت بر معده گران

بود دفع مضرت نعناع کند و کهن دفع کند گوارش مصطکی طبیعت
گرم و خشک است منفعت معده را قوت دهد و بلغم را بگدازد مضرت
بجگر گرم زیان دارد دفع مضرت شربت خاص دفع کند گوارش عود
طبیعت گرم و خشک است منفعت معده را قوت دهد و جگر سرد را
سود دارد مضرت معده و جگر را زیان دارد دفع مضرت شراب
حماضی و شربتها از شیرین دفع کند حمام طبیعت گرم و تر است
منفعت تمام ارمیان ۹ حمام معتدل سود دارد مضرت رنجوریهای گرم را
زیان دارد دفع مضرت شربتهای خنک باید خورد هوای بهار گرم و تر است
منفعت جمله ارمیان را سود دارد مضرت تن آدمیکه با خلط بود
زیان دارد دفع مضرت اگر ازین دو دارو خوردن سود دارد هوای تابستان
طبیعت گرم و خشک است منفعت تن مردم را گرم و خشک کند مضرت
صفراوی مزاج و ضعیف را زیان دارد دفع مضرت شربتهای لطیف
خورد هوای پاییز سرد و خشک است هیچ جانوری سود موافق نبود منفعت مرض عصبانی

رسل را زیان دارد دفع مضرت بگرمابه رفتن و روغن مالیدن نیک بود
هوای زمستان طبیعت سرد و تر است منفعت قوت هضم زیاد کند
مضرت بلغم زیاد کند دفع مضرت خانه گرم و جامه گرم مفید بود
آب باران اهل گویند که قولنجی را بهتر بود از این آب مضرت دیر بگذرد
در معده بماند و نفخ آورد و راههای جگر را ببندد آب روان منفعت
زود از معده بیرون آید و زود با اطراف رود و بعرق بیرون آید مضرت
روده پوسیده دارد و سست آرد و بکار بر سر زند دفع مضرت به افشرده
بیرابهای ترش خورده و کوزه سفالین [illegible] آشامند دفع مضرت بدریه
گندم نیک بود گوشت آب طبیعت گرم و خشک است منفعت خون
گرم تولد کند مضرت بسیاری خوردن بواسیر آورد دفع مضرت
بهلیله پرورده دفع مضرت کند خوز هندی نارجیل است طبیعت
گرم و تر است منفعت زبان را تیز و زیرک کند و بول را روان کند
مضرت از معده دیر گوار بود دفع مضرت شاهد شکری دفع کند

خرمای تازه طبیعت گرم و تر است منفعت معده تر را سود دارد
مضرت آواز و گلو را زیان دارد دفع مضرت خشخاش بریان کرده و کوفته
دفع کند مویز طبیعت گرم و تر است منفعت درد مفاصل را
ساکن کند و رطوبت از تن ببرد مضرت خون را بسوزاند
دفع مضرت خیار تازه بشیر دفع کند انجیر خشک طبیعت گرم
و تر است منفعت تریاق همه زهرهاست سینه و گلو را نرم کند
مضرت شپش در جامه تولد کند دفع مضرت مغز جوز و مغز
بادام شیرین دفع کند شاه بلوط طبیعت سرد و خشک است.
منفعت قوت مثانه و معده دهد مضرت تاریکی چشم و بلادت آورد
دفع مضرت چون بریان کنند نیک بود عناب طبیعت گرم و تر است
منفعت خون را صاف کند و سینه را نرم مضرت بلادت و زکام پیدا کند

و معده را

۱۰۲

و معده را سست کند دفع مضرت کشنیز سبز دفع مضرت کند
ترخون طبیعت گرم و خشک است منفعت با طعام بهم بزنند
مضرت تشنگی زیاد کند و بیخوابی آید دفع مضرت با کرفس بهم بخورند
نعناع طبیعت گرم و خشک است منفعت قوت معده و
جگر را سود دارد مضرت آب پشت کم کند دفع مضرت با کاهو بادام
خورند اسفیدان طبیعت گرم و خشک است منفعت آب پشت
زیاد کند مضرت درد سر آورد دفع مضرت با سرکه و کاسنی

قد فرغت من تسوید هذا الکتاب المستطاب بعون الله الملک الوهاب
حسب الخواهش عالیشان عزت نشان ملا محمد علی ابن عالیشان ملا
کبیر ... در یوم یکشنبه غره شهر جمادی الاول سنه ۱۲۹۷
بیدی الداثرة الفانیة عوض ابن محمد حسن الحسینی احمد ...